

# بررسی تحلیلی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال از منظر عقل

**محقق:**

ابوطالب خانی<sup>۱</sup>

**استاد راهنما:**

محمد رضا خانی

---

<sup>۱</sup> محصل مرکز تخصصی علوم حدیث حوزه علمیه قم و پایه ششم حوزه علمیه آیت الله مدنی (وبسایت: [fanaus.ir](http://fanaus.ir) - پست الکترونیکی: [abootelebr2345@gmail.com](mailto:abootelebr2345@gmail.com) - شماره موبایل: ۰۹۹۰۲۴۳۳۸۵۵)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تشکر

ابتدا از خداوند متعال و سپس از مولا و اربابم حضرت حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اهل بیت (علیهم السلام) تشکر و سپاس دارم که به بنده حقیر سر تا به پا تقصیر توفیق قدم نهادن در کلام پرنور خود را داده‌اند و سپس از پدر بزرگوارم که همیشه و همه جا راهنمای بنده بوده و مشوق قدم نهادن در این مسیر بوده است تشکر فراوان دارم و همچنین از اساتید بزرگوار خود که دانسته‌های خود را در اختیار بنده قرار داده‌اند نیز متشکرم.

## فهرست مطالب

|    |  |
|----|--|
| ب  | تشکر                                     |
| ج  | فهرست مطالب                              |
| ۵  | چکیده                                    |
| ۵  | کلمات کلیدی                              |
| ۱  | فصل اول: مقدمه، کلیات و مفاهیم           |
| ۲  | پیشگفتار                                 |
| ۳  | تبیین مسئله                              |
| ۳  | ضرورت تحقیق                              |
| ۴  | پیشینه تحقیق                             |
| ۵  | روش تحقیق                                |
| ۵  | معرفی علم رجال                           |
| ۷  | فصل دوم: ادله مثبتین و موافقین علم رجال  |
| ۸  | دلیل اول: به دست آوردن حجیت روایات معتبر |
| ۱۲ | بررسی                                    |
| ۱۲ | دلیل دوم: رفع تعارض                      |
| ۱۳ | بررسی                                    |
| ۱۳ | دلیل سوم: وجود وضاعین و جاعلان           |
| ۲۲ | دلیل چهارم: تشخیص اخبار تقیه‌ای          |
| ۲۳ | دلیل پنجم: سیره علما                     |
| ۲۷ | فصل سوم: ادله منکرین و مخالفین علم رجال  |
| ۲۸ | دلیل اول: قطعی‌الصدور بودن کتب اربعه     |
| ۲۹ | نقد و بررسی                              |
| ۴۲ | دلیل دوم: عمل به روایات مشهور            |

|    |  |
|----|--|
| ۴۲ | نقد و بررسی  |
| ۴۳ | دلیل سوم: شهادت قول رجالی حسی نیست                     |
| ۴۵ | نقد و بررسی  |
| ۴۹ | دلیل چهارم: عدم اثبات عدالت و وثاقت با کتابت           |
| ۴۹ | نقد و بررسی  |
| ۴۹ | دلیل پنجم: در معنای عدالت و وثاقت اختلاف نظر است       |
| ۵۰ | نقد و بررسی  |
| ۵۲ | دلیل ششم: جرح و تعدیل رواه مصداق تجسس و افشای منکر است |
| ۵۲ | نقد و بررسی  |
| ۵۴ | فصل چهارم: فواید و تأثیرات رجال بر شناخت حدیث          |
| ۵۵ | فایده اول: شناخت وثاقت رواه                            |
| ۵۹ | فایده دوم: شناخت تحریف                                 |
| ۶۱ | فایده سوم: طبقات                                       |
| ۶۲ | شناخت صحت و سقم سند                                    |
| ۶۲ | شناخت راوی   |
| ۶۲ | شناخت کامل سلسله سند                                   |
| ۶۴ | تأثیر تاریخی   |
| ۶۴ | فایده چهارم: شناخت شرایط زمانه                         |
| ۷۲ | نتیجه  |
| ۷۳ | فهرست منابع و مأخذ                                     |

## چکیده

علم رجال یکی از علومی است که در رشته های علوم حدیث، اهمیت زیادی داشته و در کنار درایه بسیار استفاده می شود. علم رجال در میان اکثر علمای حدیثی جزو ضروریات بحث شناخت حدیث است.

اما در این میان این علم موافقان و مخالفانی دارد که موافقان با دلایلی مانند رفع تعارض، وجود ضاعین، تشخیص اخبار تقیه و... به اثبات پرداخته و مخالفان نیز با شبهاتی مانند حجیت کتب اربعه، حسی نبودن قول رجالی، عدم اثبات عدالت و وثاقت با کتابت و... به انکار پرداخته اند. مبحث دیگر اینکه علم رجال فواید زیادی در شناخت حدیث دارد که اکثراً آن را منحصر در شناخت صحت و حجیت حدیث می دانند.

مقاله حاضر با رویکرد تحلیلی به صورت جامع و با دید گسترده تر به بررسی حجیت و ضرورت علم راوی شناسی پرداخته و اکثر دلایل مخالفین را رد نموده و به این نتیجه رسیده است که کتب اربعه نه به صورت مطلق بلکه به صورت نسبی دارای حجیت هستند و همچنین آثار و فواید این علم را به صورت کامل بررسی کرده است.

## کلمات کلیدی

علم رجال - شبهات علم رجال - فایده علم رجال - ادله مثبتین - ادله منکرین

## فصل اول: مقدمه، کلیات و مفاهیم

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

سعادت در دنیا و آخرت به واسطه راه و منش الهی و دستوراتی انجام می‌پذیرد که از جانب خداوند متعال که عالم به هر چیز است، باشد. به همین دلیل خداوند متعال برای هدایت جامعه بشری، پیامبرانی از جانب خود مبعوث نموده تا دستورات و راه و روش صحیح زندگی و عبادت خود را از این طریق بر انسان ابلاغ نماید. این پیامبران الهی نیز تا حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) که خاتم الانبیاء بود، ادامه یافتند و بعد از ایشان، ائمه که ولی خداوند هستند بر روی زمین، زمامداران بر حق بشر قرار گرفتند. در این مرحله (بعد از بعثت پیامبر)، بر تمامی انسان‌ها پذیرش اسلام و تشیع به حکم عقل واجب گردید و برای استفاده از دستورات حق اسلامی، به گفته خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو راه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) معین گردیده است. این راه تا غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) ادامه پیدا کرد و بعد از غیبت حضرت اهمیت این نصوص الهی افزایش یافت، چرا که حجت خداوند در دسترس ما نبوده و تنها از آثار ایشان می‌توان استفاده نمود. قرآن که راه اول است، دست‌به‌دست انتقال یافته تا به دست ما رسیده است. روایات نیز به همین صورت بر کتب روایی نوشته و ثبت گردیده و به ما رسیده است.

اما برای بهره‌گیری از روایات، باید تحقیق شود که آیا این روایات واقعاً و حقیقتاً از جانب ائمه و اهل بیت (علیهم السلام) بوده و از زبان مبارک ایشان صادر گردیده است تا مصداقی باشد برای امثال روایت تَذَاكُرُوا وَ تَلَاَقُوا وَ تَحَدِّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جِلَاؤُهَا الْحَدِيثُ؟



بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

و از طرف دیگر در آیات و روایات بسیاری بر این تأکید شده است که فتوا و سخن بدون علم حرام و کذب است و بنابراین باید به منابع و مصادر معتبر رجوع کرد تا در فتوا و سخنان به روایات نامعتبر استناد نکرده و مصداقی برای این آیه نباشد.

### **تبیین مسئله**

استفاده از علم رجال به ضرورت و نیاز داشتن آن در مسیر شناخت حدیث محتاج است و پس از اثبات این احتیاج به حجیت و سندیت قول رجالی وابسته است تا بتوان از آن استفاده نمود. پس از اثبات این دو مورد نیز استفاده از این علم محتاج تعیین مبنا در گستره استفاده از این علم است.

این مقاله به بیان دو مورد احتیاج و حجیت و همچنین بررسی فواید اضافه بر شناخت صحت روایت که می توان از این علم استخراج کرد می پردازد و به این سؤال پاسخ می دهد که آیا علم رجال حجیت دارد و ضرورت و فایده آن چیست؟

آنچه اجمالا موردنظر است، ضرورت و حجیت این علم در مسیر شناخت حدیث است اما در این نوشته به صورت تفصیل بررسی ها صورت می گیرد.

### **ضرورت تحقیق**

از زمان اختراع اصطلاحات پنجگانه موثق، صحیح و... برای حدیث علم رجال دارای اهمیت دو چندان شده و این اهمیت در زمان آیت الله خویی به اوج خود رسید. یعنی قبل از این، معمولا علما رجال را به عنوان قرینه ای بر شناخت صحت حدیث می دانستند که اصطلاحا به ایشان متقدمین گفته میشد، اما پس از آن و مخصوصا در زمان محقق خویی علم رجال تنها مبنای شناخت حدیث گردید که اصطلاحا به آن متأخرین گفته می شود.

اما در زمان حاضر دوباره مبنا در حال تغییر بوده و بسیاری از افراد و حتی علما مبنای متأخرین را قبول نداشته و به سمت مبنای متقدمین رفته و حتی به سمت عدم صحت، حجیت و ضرورت این

علم میل پیدا کرده اند و این تغییر مبنا تأثیر بسیار زیاد و فراوانی در جرح و تعدیل رواه و بالتبع روایات دارد و این تأثیر موجب تغییر و تحول بسیاری از معارف، عقاید و احکام دینی می گردد. بنابراین بحث از ضرورت و نیاز به این علم در این زمان از ضرورت بیشتری برخوردار است تا این میراث عظیم از دست نرود.

همچنین از جهتی لازم است که علم رجال را بررسی کنیم که فایده های دیگری که علاوه بر حجیت حدیث دارد را بشناسیم و استفاده حداکثری از این علم بنماییم.

### **پیشینه تحقیق**

قبل از این تحقیق کتب و منابع دیگری هم در این موضوع نوشته شده است. کتبی مانند کلیات فی علم الرجال آیت الله سبحانی، یا کتاب رجال آیت الله خویی و همچنین مقالانی مانند اعتبار سنجی توثیقات و تصنیفات رجالیان از محمد قائینی در مجله پژوهش های رجالی (بهار ۱۳۹۷ شماره ۱) و اکثر کتب رجالی به بیان اینچنین مباحثی پرداخته اند.

اما در این کتب معمولاً سه اشکال یا مورد وجود دارد که در این مقاله به بررسی بیشتر پرداخته شده است.

اولاً آنکه معمولاً تمامی شبهات و دلایل را بیان نکرده اند و هرکدام بخشی را بیان نموده اند ولی این مقاله تمامی دلایل را جمع آوری کرده و اشکالات وارده را به صورت جامع تری بیان کرده است و به پنج دلیل موافقین و شش دلیل منکرین پرداخته است.

دوم آنکه این پژوهش حجیت اربعه را به دید واضح و گستره و دقیق تری بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که حجیت قول امثال مرحوم کلینی، همانند نجاشی است و البته این نتیجه موجب رد علم رجال و عمل مطلق به روایات کافی نمی شود.

سوم آنکه بحث فایده علم رجال معمولاً به شناخت صحت روایات خلاصه شده و تا به حال این مبحث بررسی کامل و حتی مختصر نشده است و این مقاله به بررسی این مبحث پرداخته است و هفت فایده را نام برده و به بیان شواهد پرداخته است.

### **روش تحقیق**

روش تحقیق در این مقاله به این صورت بوده که به صورت کتابخانه ای به بررسی و جمع آوری اطلاعات از کتب رجالی (مخصوصاً متقدم) و همچنین روایی، اصولی و فقهی پرداخته و سپس به صورت تحلیلی این اطلاعات را در چهار فصل پردازش نموده است.

### **معرفی علم رجال**

یکی از معیارهایی که برای تشخیص وثاقت روایت، کاربرد دارد و نام آن به گوش می‌خورد، علم رجال است.

در تعریف علم رجال می‌خوانیم: العلم بأحوال رواة الخبر الواحد، ذاتا و وصفا، مدحا و قدحا و ما فی حکمها.

علم رجال به احوال و خصوصیات راویان حدیث واحد می‌پردازد و احوالی از راویان را بررسی می‌کند که در وثاقت روایت و حدیث مؤثر است.

همچنین این علم به بررسی رواة خبر متواتر نمی‌پردازد زیرا تواتر خبر متواتر، آن را معتبر می‌کند. همچنین این علم تنها به معرفی افرادی می‌پردازد که در سلسله سند روایات مطرح شده است.

همچنین این علم از دو جهت به این خصوصیات می‌پردازد: از جهت ذاتی یعنی بررسی و شناخت خود راوی و شخصیت شناسی وی یعنی شناخت اصل و نسب و نام و کنیه و... خانواده و... و همچنین از جهت وصفی یعنی بررسی و شناخت تألیفات و خصوصیات اخلاقی، اجتماعی و... راوی.

مدحا و قدحا نیز بدین معناست که جرح‌ها و تعدیل‌ها و خوبی‌ها و بدی‌هایی که افراد از راوی نقل کرده‌اند در کتب رجالی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

موضوع و محور در علم رجال آن چیزی است که در سلسله سند حدیث ذکر شده است و علم رجال به زندگینامه و خصوصیات آن که در وثاقت راوی مؤثر است می‌پردازد.

ثمره اصلی علم رجال شناخت صحت و سقم و وثاقت روایت است که البته ناگفته نماند که رابطه بالعکس نیز میان حدیث و رجال موجود است به صورتی که علاوه بر تأثیر علم رجال بر حدیث، حدیث نیز بر علم رجال مؤثر است. برای مثال روایاتی که دلالت بر وثاقت راوی‌هایی همانند زرارۀ یا یونس بن عبدالرحمن می‌کند، کمک‌کار علم رجال بوده و بر روی علم رجال تأثیر گذاشته است.

## فصل دوم: ادله مثبتین و موافقین علم رجال

در این فصل به بیان دلایل و استنباط هایی که دلالت بر ضرورت، و حجیت علم رجال دارد پرداخته می شود و نظر موافقین علم رجال که استفاده از آن را لازم می دانند اثبات می شود.

### **دلیل اول: به دست آوردن حجیت روایات معتبر**

این دلیل و ادعای مثبتین علم رجال، مبتنی بر چند مقدمه است:

مقدمه اول:

دین اسلام از ابتدای تولد و حتی قبل از آن و در میانه عمر انسان و تا به هنگام مرگ و حتی بعد از آن، برای هر فرد مسلمان احکام و وظایف و دستوراتی را قرار داده است که هر فرد مسلمان موظف به انجام آن است.

بنابراین برای دستیابی به احکام دینی سه راه در پیش روی ماست:

اول اینکه احتیاط کنیم و در تمامی امور به صورتی عمل کنیم که اطمینان قطعی به حاصل شدن دستور شارع پیدا کنیم.

دوم اینکه از مجتهدان و صاحب نظران دینی تقلید نموده و هر آنچه ایشان گفتند عمل کنیم.

و سوم اینکه خود به تحقیق و بررسی به پردازیم. اما چون ما مسلمانان در عصر غیبت هستیم و دسترسی حضوری به حضرات معصومین را نداریم، بنابراین دریافت دستورات به صورت حضوری برای ما غیرممکن است پس باید به بررسی آثار به جای مانده پرداخته و از راه آنان به حکمی که مدنظر خداوند تعالی می باشد دست پیدا کرده و به آن عمل نماییم. این راه در واقع مهم ترین راه بوده و وجود آن لازمه امکان استفاده از دو راه فوق است. کسی که از این راه قصد دارد تا به حکم شرعی برسد (مجتهد)، باید از چهار منبع استفاده نماید که عبارتند از قرآن و سنت و عقل و اجماع.

مقدمه دوم:

در این میان، روایات از تمامی ادله دیگر وسعت بیشتری دارد.

کتاب و قرآن کاربرد کمتری نسبت به روایات دارد زیرا اولاً تعداد احکام و مسائل فقهی در آن به مراتب کم است و تمامی احکام آن حدود ۵۰۰ مسئله است<sup>۲</sup> که این مقدار تمام ابعاد زندگی انسان را در بر نمی‌گیرد. ثانیاً همین احکام بیان شده نیز عام و مجمل است و حتماً نیاز به مبین و گسترش‌دهنده دارد. برای مثال قرآن می‌گوید مسافر نباید روزه بگیرد و ابهام در اینجا است که مسافر کیست و کسی که شغلش سفر است و هزاران مسئله دیگر چطور می‌شود؟ و این مسائل از روایات استخراج می‌شود.

اما در استناد به اجماع نیز اشکالاتی موجود است. زیرا اولاً تحصیل اجماع محصل بسیار سخت و قریب به غیرممکن است و ثانیاً اجماع منقول نیز مورد حجیت بسیاری از علما نمی‌باشد و ثالثاً بسیاری از اجماع‌ها مدرکی بوده که حجت نمی‌باشد و رابعاً بسیاری از اجماع‌هایی که ادعا شده است در واقع اجماع نبوده و شهرت است که به‌عنوان اجماع مطرح می‌گردد و خامساً مواردی که اجماع استفاده می‌شود نیز بسیار کم است.

محدودیت حجیت عقل نیز در احکام شرعی کمتر است زیرا اولاً منبع اصلی دریافت احکام شرعی، از سوی خود شارع است و ثانیاً عقل ما قدرت درک و دریافت بسیاری از احکام شرعی همانند تعداد رکعات نماز و مقدار خمس و... را ندارد.

بنابراین از میان این چهار دلیل تنها سنت است که بیشترین کاربرد را داشته و گستردگی بسیار دارد و اجمال کمتری نیز دارد.

مقدمه سوم:

<sup>۲</sup> زین‌الدین بن علی شهید ثانی، منیة المرید فی أدب المفید و المستفید، زین‌الدین بن علی شهید ثانی و رضا مختاری، ص ۳۷۸.

استفاده از سنت به صورت حضوری در حال حاضر برای ما غیرممکن است و بین ما و امام معصوم بیش از ۱۰۰۰ سال فاصله است و بنابراین باید از منقولات سنت استفاده نماییم. این منقولات از جهت اطمینان و صحت به دو قسم‌اند:

الف: روایاتی که به صورت خبر متواتر (خبری که طبق شرایط خاص خود، تعداد نقلش به اندازه‌ای زیاد است که کذب آن ناممکن است) یا خبر واحد محفوف به قرینه به دست ما رسیده که اطمینان و یقین به صدور آن از امام داریم.

ب: روایات و اخبار واحده‌ای اطمینان و یقین به صحت و صدور از معصوم برای آن نداریم و به اصطلاح ظن آور است و علم آور نیست.

در میان این دو گروه، گروه اول بسیار محدود و تعداد کمی دارد و بیشتر روایات از گروه دوم‌اند و اگر بخواهیم تنها به روایت متواتر و خبر واحد محفوف به قرینه عمل کنیم، بسیار از روایات از دست ما خارج خواهد شد.

مقدمه چهارم:

خبر واحد ظن آور است و طبق صریح آیه قرآن که می‌فرماید: *إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا*، عمل به ظنی که دلیل قطعی پشتوانه آن نیست، حرام است.

بنابراین از طرفی چاره‌ای به جز استفاده از این روایات نداریم و از جهت دیگر شارع استفاده از خبر واحد مورد اطمینان را برای ما حجت قرار داده است.

حال در این میان نکته کلیدی و مهم این است که اطمینان به خبر واحد از کجا به دست می‌آید؟

---

<sup>۳</sup> عثمان طه، *القرآن الکریم*، ترجمه‌ی محمدکاظم معزی، سوره یونس، آیه ۳۶.



برای به دست آوردن این اطمینان طرق مختلفی بیان شده است که اهم آن بیان می‌شود:

طریق اول: اصالة السندی:

راه اول این است که ما برای اطمینان به صدور تنها به سند توجه نماییم. قائلان به این نظریه سه گروه‌اند:

الف: برخی بر این اعتقادند که روایتی صحیح و قابل استفاده است که حتماً از فرد عادل به ما رسیده باشد و عادل نیز فردی است که شیعه دوازده امامی و دارای ملکه عدالت و پرهیز از گناه باشد.

ب: برخی دیگر تنها خبر فرد ثقه را حجت و قابل استناد می‌دانند و ثقه نیز کسی است که ضابط بوده و از کذب دوری کند و تفاوتی نمی‌کند که عادل باشد یا فاسق.

بنابراین رابطه میان عادل و ثقه، عموم و خصوص من وجه است بدین صورت که رب عادل که ثقه نباشد و رب ثقه که عادل نباشد و رب انسان که هم عادل و هم ثقه باشد.

ج: خبر واحدی حجت است که از فرد عادل ثقه نقل شده باشد و هر دو شرط باید مراعات شده باشد.

طریق دوم: موثوق الصدوری:

خبر واحدی حجت است که از طریقی به صدور آن از امام اطمینان داشته باشیم و این اطمینان از هر راهی مانند عمل صحابه، شهرت اصحاب، وثاقت رواه و... می‌تواند به دست آید.

اما جایگاه علم رجال در این دو طریق چیست؟

طریق اول: در این راه شکی نیست که نیاز به علم رجال داریم، چرا که برای تشخیص راوی عادل و موثق به غیر از علم رجال به چیز دیگری نمی‌توان تمسک نمود.

طریق دوم: در این راه نیز به علم رجال محتاجیم چرا که قائلین بر راه دوم نیز، وثاقت راوی را یکی از ملاکها می‌دانند اما تفاوتشان با راه اول آن است که آنان، وثاقت راوی را علت منحصره بر شناخت وثاقت می‌دانند ولی این راه وثاقت راوی را علت غیرمنحصره می‌داند.

نتیجه گیری:

با توجه به چهار مقدمه ای که بیان شد به این نتیجه میرسیم که در هر صورت و در هر قول باید از علم رجال استفاده نموده و علم رجال علت و معیار وثاقت حدیث است و برای تشخیص وثاقت راوی به علم رجال محتاجیم.

### **بررسی**

قابل توجه که این دلیل تنها برای اصولیون و امثال آن است که خبر واحد را ظن آور می‌دانند نه امثال برخی اخباریون که مثلاً تمامی کتب اربعه و امثال آن را حجت می‌دانند و اصل ظنی بودن آن را منکرند.

### **دلیل دوم: رفع تعارض**

هنگامی دو روایت با هم تعارض دارند و تعارض آن به صورتی است که جمع بین آن دو ممکن نیست و به اصطلاح مستقر است، در شرایط خاص مرجحات مختلفی موجود است که یکی از آن دو را به دیگری ترجیح دهیم و به مرجح عمل نماییم.

در این بین یکی از مرجحات، سند روایت و راوی حدیث است که باید بررسی شود که راوی کدام یک از این دو روایت موثق تر است.

البته در رابطه با این مرجح اختلاف است که آیا مؤثر در رفع تعارض است یا خیر و دلیل قائلان و مثبتان، دو روایت مرفوعه زراره و مقبوله عمر بن حنظله است که امام (علیه السلام) می‌فرماید:

بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

الْحَكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَىٰ مَا يَحْكُمُ بِهِ  
الْآخَرُ.<sup>۴</sup>

حکم کسی صحیح است که عادل تر و فقیه تر و در نقل حدیث راست گوتر و با ورع تر است و به حکم آن دیگری توجه نشود.

و فارغ از این روایت، حکم عقل نیز همین است که هنگامی که دو خبر تعارض داشتند، باید قائل آن را بررسی کرد و راست گوتر را انتخاب نمود.

بنابراین شناخت صفت عدالت، فقاہت، صداقت و... برای رفع تعارض با استفاده از علم رجال ممکن و قابل استفاده است.

### بررسی

این دلیل تنها برای افرادی قابل استفاده و حجت است که قائل به مرجح بودن صفت راوی در باب تعارض باشند؛ برخلاف کسانی که مرجح بودن سند را قبول ندارند که این دلیل برای ایشان مثمر ثمر نخواهد بود.

### دلیل سوم: وجود ضاعین و جاعلان

یقیناً و بدون شک تمامی رواه، احادیث ثقه و راست گو نیستند و یقیناً در این میان دروغگو و گمنام وجود دارد. خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به این مسئله اشاره نمودند و معلوم است که این مسئله از همان ابتدای اسلام وجود داشته است.

اشکال:

<sup>۴</sup> کلینی، الکافی (اسلامیه)، ج ۱، ۶۸.

ممکن است در این میان اشکال شود که وضعی در رواه وجود ندارد و این روایات دال بر وضع صحیح نمی‌باشد.

جواب:

این روایات یا جعلی بوده و یا خیر و در صورت اول خود نمونه وجود جعل در روایات است و اگر جعلی نیست مفاد آن روایات مؤید ماست و دلیل بر وجود وضع است.

نمونه‌ای از این روایات:

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي بَنِ عَيْشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ بَاطِلٌ أَ فَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ قَالَ فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ فَقَالَ قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلًا وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ عَامًّا وَ خَاصًّا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ حِفْظًا وَ وَهْمًا وَ قَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةِ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعٍ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأْتَمُّ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ- وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ

أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاءِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ  
 الْكُذِبِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ  
 الْمُؤُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى  
 وَجْهِهِ وَ وَهَمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرُويهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ  
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَرَفَضَهُ وَ  
 رَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ  
 يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ  
 وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ- وَ آخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُبْغِضٍ لِلْكَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ  
 مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ- لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ  
 بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ  
 عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ كَلَامٌ عَامٌّ وَ  
 كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ- مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا  
 فَيَسْتَبِيهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَدْرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ  
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَسْتَفْهَمُهُ حَتَّى  
 إِنَّ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى يَسْمَعُوا.<sup>٥</sup>

سليم بن قيس هلالی گوید: به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتم:

من از سلمان و مقداد و ابوذر چیزها در تفسیر قرآن و هم حدیث‌ها از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌شنوم که با آنچه در دست مردم است مغایرت دارد و از شما شنیدم که گفته‌های آنان را تصدیق

<sup>٥</sup> همان، ج ١، ٦٢ تا ٦٤.

می‌کنید، در دست مردم هم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و حدیث‌ها از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) است که شما با آن مخالفید و معتقدید که همه آنها باطل است، آیا عقیده دارید که مردم عمداً به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دروغ می‌بندند؟ و قرآن را از پیش خود تفسیر می‌کنند؟ گفت: علی (علیه‌السلام) به من رو کرد و فرمود: پرسیدی، جواب را خوب بفهم، محققاً در دست مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره‌های درست و موهومات، هر دو هست. در زمان خود پیغمبر بر آن حضرت دروغ بستند تا به سخنرانی برخاست و فرمود: ای مردم، دروغ بندان بر من فراوان شده‌اند، هر که عمداً بر من دروغ بندد نشیمنش پر از آتش باد، و بازهم پس از وی بر او دروغ بستند. همانا حدیث که به شما رسیده به‌وسیله یکی از چهار خبرگزار است که پنجمی ندارند:

۱. شخص منافق و بی‌عقیده‌ای که به زبان اظهار ایمان کرده و مسلمانی او ظاهرسازی است و دروغ بستن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نه گناه می‌شمارد و نه از آن باک دارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است از او نپذیرند و او را باور ندارند ولی گویند این مردی است یار و هم صحبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، آن حضرت را دیده و از او حدیث شنیده. و به این اشتباه از او روایت اخذ کنند و باطن او را ندانند، خدا از منافقان خبر داده بدان چه معروف است و آنان را بدان وصف کرده که فرموده است: «چون آنها را ببینی از ظاهر آراسته آنها خوشت آید و در شگفت شوی (قهرمان نما و فداکار جلوه کنند) و چون لب به سخن گشایند و گفتارشان را بشنوی، به کالبدهای بی‌روح مانند» هم اینان پس از پیغمبر زنده ماندند و به سران گمراهی و داعیان به دوزخ با ناحق و دروغ و بهتان پیوستند و آنها هم کارهای بزرگ را به دستشان دادند و بر مردم مسلطشان کردند و به‌وسیله آنها دنیا را خوردند همانا مردم هم همراه ملوک و دنبال دنیا هستند مگر کسی که خدایش نگه دارد، این یکی از چهار کس.

۲. کسی که چیزی از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده ولی درست درک نکرده و به غلط افتاده، قصد دروغ ندارد ولی این دستور ناقص را در دست دارد، بدان معتقد است و بدان عمل می کند و هم آن را روایت می کند و می گوید: آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم، اگر مردم بدانند به غلط دریافته آن را نپذیرند و خود او هم اگر بداند غلط دریافته آن را رها می کند.

۳. کسی که از رسول خدا فرمانی شنیده و سپس آن حضرت آن را لغو کرده و غدغن نموده و او نفهمیده، یا شنیده پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از چیزی نهی کرده ولی باز بدان امر کرده و او ندانسته منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را فرا یاد نیاورده، اگر بداند منسوخ است ترکش کند و اگر مسلمانها هم بدانند که این مسموع از او منسوخ است ترکش کنند.

۴. خبرگزار چهارمین که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دروغ نبسته و دروغ را دشمن دارد از بیم خدا، و به احترام رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، آنچه شنیده فراموش نکرده بلکه همان طور که شنیده به یاد دارد و چنانچه شنیده به مردم یاد می دهد، نه به آن بیفزاید و نه از آن کم کند، ناسخ را از منسوخ بداند و به ناسخ عمل کند و منسوخ را وانهد زیرا دستور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم مانند قرآن ناسخ دارد و منسوخ (خاص دارد و عام) محکم دارد و متشابه، گاهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می گفت که دو احتمال داشت، کلام عامی داشت و کلام خاصی مانند قرآن، خدا هم در کتاب خود فرموده: «آنچه رسول خدا به شما دستور داد اخذ کنید و از آنچه غدغن کرد باز ایستید» کسی که نفهمد و نداند، مقصود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر او مشتبه شود، این طور نبود که هر کدام از هم صحبت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی از او بپرسد کلام آن حضرت را بفهمد، کسانی بودند که از او می پرسیدند و در مقام فهم مقصود نبودند تا آنجا که دوست داشتند یک عرب بیابانی و رهگذری بیاید و چیزی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بپرسد و آنها بشنوند.

۲- حَمْدُوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَالِ، قَالَ: اِخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي أَحَادِيثِ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، فَقُلْتُ لَهُمْ أَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، فَلَمَّا دَخَلْتُ ابْتَدَأَنِي، فَقَالَ:

رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ الْجُعْفِيِّ كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا، لَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا.<sup>۶</sup>

زیاد بن ابی حلال می گوید: اصحاب ما در احادیث جابر بن یزید جعفی اختلاف کردند. به ایشان وعده دادم که از امام صادق (علیه السلام) می پرسم. زمانی که بر آن حضرت داخل شدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود:

خداوند جابر بن جعفی را رحمت کند؛ آنچه از ما می گفت راست بود. خداوند مغیره بن سعید را لعنت کند که بر ما دروغ می بست.

۳- قَالَ يُونُسُ: وَافِيَتْ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ وَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ أَخَذْتُ كُتُبَهُمْ، فَعَرَضْتُهَا مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ قَالَ لِي:

إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ! وَ كَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَيَّ يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُؤَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُؤَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ نَحَدِّثُ، وَ لَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَيَتَنَاقَضُ كَلَامُنَا إِنَّ - كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ كَلَامِ أَوْلَانَا وَ كَلَامِ أَوْلَانَا مُصَادِقٌ لِكَلَامِ آخِرِنَا، فَإِذَا

<sup>۶</sup> محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، مهدی رجایی، محمد بن حسن طوسی، و محمد باقر بن محمد میر داماد، رجال شیعه، ج ۲، ص ۴۳۶، حدیث ۳۳۶.



أَتَاكُمْ مَنْ يُحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَرُدُّوهُ عَلَيْهِ وَ قُولُوا أَنْتَ أَعْلَمُ وَ مَا جِئْتَ بِهِ! فَإِنَّ مَعَ كُلِّ قَوْلٍ مِنَّا حَقِيقَةً  
وَ عَلَيْهِ نُورًا، فَمَا لَّا حَقِيقَةً مَعَهُ وَ لَّا نُورَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ مِنْ قَوْلِ الشَّيْطَانِ.<sup>۷</sup>

یونس بن عبدالرحمن می گوید: گروه زیادی از اصحاب امام باقر و صادق (علیهما السلام) را در عراق دیدم و احادیث زیادی از ایشان شنیدم و کتاب‌های آنان را گرفتم و بر امام رضا (علیه السلام) عرضه کردم. حضرت بسیاری از آنها را انکار کرد و از احادیث امام صادق (علیه السلام) ندانست و به من فرمود:

ابوالخطاب (محمد بن مقلاص) بر امام صادق (علیه السلام) دروغ بست. خدا او و یارانش را لعنت کند که تا به امروز در کتب امام صادق (علیه السلام) دخل و تصرف می کنند. پس حدیثی که بر خلاف قرآن باشد به نام ما قبول نکنید؛ زیرا ما وقتی مطلبی می گوییم موافق با قرآن و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می گوییم. ما از خدا و رسول او حدیث می کنیم و نمی گوییم فلانی و فلانی چه گفت تا سخنان ما متناقض باشد. کلام اولین امام با کلام آخرین امام از ما به یکدیگر شبیه است. کلام امامان گذشته تصدیق کننده کلام امامان پس از آنان است. اگر کسی از ما حدیثی را نقل کرد که با کتاب خدا و سنت رسول او مخالفت داشت، آن را به او رد کنید و به او بگویید تو بهتر می دانی و آن چه آورده‌ای؛ زیرا با هر قولی که از ما صادر شده حقیقتی است و بر آن نوری است، پس سخنی که عاری از حقیقت و نور باشد گفتار شیطان است.

۴- عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ:

كَانَ الْمُغِيرَةَ بْنُ سَعِيدٍ يَتَعَمَّدُ الْكُذْبَ عَلَى أَبِي، وَ يَأْخُذُ كُتُبَ أَصْحَابِهِ وَ كَانَ أَصْحَابُهُ الْمُسْتَتِرُونَ بِأَصْحَابِ  
أَبِي يَأْخُذُونَ الْكُتُبَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي فَيَدْفَعُونَهَا إِلَى الْمُغِيرَةَ فَكَانَ يَدُسُّ فِيهَا الْكُفْرَ وَ الزُّنْدَقَةَ وَ يُسْنِدُهَا

<sup>۷</sup> همان، ج ۲، ۴۹۰، حدیث ۴۰۱.

إِلَى أَبِي ثُمَّ يَدْفَعُهَا إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَأْمُرُهُمْ أَنْ يُثْبِتُوهَا فِي الشَّيْعَةِ، فَكَلَّمَا كَانَ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي مِنَ  
الْغُلُوِّ فَذَاكَ مَا دَسَّهُ الْمَغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كُتُبِهِمْ.<sup>۸</sup>

هشام بن حکم می‌گوید: از امام صادق شنیدم که می‌فرمود:

مغیره بن سعید عمداً به پدرم دروغ می‌بست. او کتاب‌های یاران پدرم را می‌گرفت و طرفدارانش نیز خود را در میان یاران پدرم پنهان کرده بودند. کتاب‌های آنها را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند. او نیز روایات کفرآمیز را در آنها داخل می‌کردند و به پدرم نسبت می‌داد. آن‌گاه کتاب‌ها را به یارانش می‌داد و به ایشان دستور می‌داد تا این روایات را بین شیعه منتشر کنند. پس هرچه روایات غلوآمیز در کتاب‌های یاران پدرم دیدید، همان‌هایی است که مغیره در کتاب‌های اصحاب پدرم وارد کرده است.

با مطالعه و مشاهده این چهار روایت شیعه می‌توان به این نتیجه رسید که یقیناً روایاتی در کتب ما شیعیان وجود دارد که از روی عمد، وضاعین آن را وارد کرده‌اند که مذهب شیعه را تحریف کنند و این چند روایت بر وضع تأکید دارند.

در کتب اهل تسنن نیز شواهد بسیاری بر این امر وجود دارد که چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَرْةٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مَرْةً قَالَ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ  
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى نَاقَةٍ حَمْرَاءَ مُخَضَّرَمَةٍ  
فَقَالَ:

<sup>۸</sup> همان، ج ۲، ۴۹۱، حدیث ۴۰۲.

... أَلَا وَإِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ أَنْظَرُكُمْ، وَإِنِّي مُكَائِرٌ بِكُمْ الْأَمَمَ، فَلَا تُسَوِّدُوا وَجْهِي، أَلَا وَقَدْ رَأَيْتُمُونِي  
وَسَمِعْتُمْ مِنِّي وَسْتَسْأَلُونَ عَنِّي، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، أَلَا وَإِنِّي مُسْتَنْقِذٌ رَجَالًا أَوْ نَاسًا،  
وَمُسْتَنْقِذٌ مِنِّي آخَرُونَ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ.<sup>۹</sup>

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر شتر سرخ مویی خطبه خواند و فرمود:

ای مردم آگاه باشید! آگاه باشید که شما بر لب حوض کوثر بر من وارد می‌شوید و من به کثرت شما  
بر امت‌های دیگر مباحثات می‌کنم. مرا روسیاه نکنید. ای مردم! شما مرا دیدید و سخنانم را شنیدید.  
پس به‌زودی آیندگان سخنان مرا از شما خواهند پرسید. آگاه باشید هر که بر من دروغ بندد،  
جایگاهش در آتش است. ای مردم! آگاه باشید که در روز قیامت مردان و زنانی از امتم را از آتش  
نجات می‌دهم و گروهی از من می‌خواهند که آنان را از آتش نجات بدهم؛ پس می‌گویم خداوندا!  
اینان اصحاب من هستند؛ پس از سوی خداوند ندا می‌رسد: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند!

۲- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ مَعْبِدِ بْنِ كَعْبٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَدِيثِ عَنِّي، فَمَنْ قَالَ عَلَيَّ، فَلَا يَقُلْ إِلَّا حَقًّا، -أَوْ إِلَّا صِدْقًا- وَمَنْ قَالَ عَلَيَّ  
مَا لَمْ أَقُلْ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.<sup>۱۰</sup>

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالای منبر فرمودند:

<sup>۹</sup> احمد بن محمد ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، شعيب ارنووط و دیگران، کتابخانه احادیث فریقین، ج ۳۸، ص ۴۸۲، حدیث  
۲۳۴۹۷.

<sup>۱۰</sup> عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، مسند الدارمی المعروف بـ: (سنن الدارمی)، حسین سلیم دارانی، کتابخانه احادیث فریقین، ج ۱، ص ۳۰۶،  
حدیث ۲۴۳.

ای مردم! از زیادی حدیث بپرهیزید؛ هرکسی از من حدیث می‌گوید، جز به‌راستی و حقیقت سخن نگوید و هر که بر من چیزی که نگفته‌ام ببندد، پس جایگاهش در آتش خواهد بود.

بنابراین شکی نیست که جعل و وضع حدیث یکی از کارها و سیاست‌های دشمنان بوده و از این کار دست برنمی‌داشتند و برای شناخت این افراد نیاز به علم رجال داریم.

### دلیل چهارم: تشخیص اخبار تقیه‌ای

بسیاری از راویان احادیث ما از اهل تسنن است<sup>۱۱</sup> و بعضاً ایشان از امام (علیه‌السلام) سؤال می‌نمودند و امام از ترس و تقیه یا به هر دلیل دیگری مطابق با مذهب خود ایشان پاسخ می‌دادند. پس احتمال تقیه بودن برخی روایات کاملاً جدی است.

برای تشخیص و جداسازی روایات تقیه‌ای از غیر آن باید به مذهب راوی سؤال‌کننده، علم پیدا کنیم و یافتن مذهب آن جز از طریق علم رجال ممکن نیست.

البته این چنین نیست که امام هنگامی که راوی از اهل تسنن باشد، همیشه از روی مذهب خود ایشان پاسخ می‌دادند، بلکه گاهی نیز پاسخ صحیح و حق می‌دادند.

شیخ طوسی (رحمة الله علیه) در کتاب عدة الأصول می‌نویسد:

فأما إذا كان مخالفاً في الاعتقاد لاصل المذهب وروى مع ذلك عن الأئمة عليهم السلام نظر فيما يرويه. فان كان هناك من طرق الموثوق بهم ما يخالفه ووجب اطراح خبره. وان لم يكن هناك ما يوجب اطراح خبره ويكون هناك ما يوافقه ووجب العمل به.

وان لم يكن من الفرقة المحقة خبر يوافق ذلك ولا يخالفه، ولا يعرف لهم قول فيه، ووجب أيضا العمل به، لما روى عن الصادق عليه السلام انه قال: (إذا انزلت بكم حادثة لا تجدون حكمها فيما روى عنا

---

<sup>۱۱</sup> در کتب رجالی می‌توان ترجمه بسیاری از این رواه را مشاهده نمود.

فانظروا إلى ما رووه عن علي عليه السلام فاعملوا به) ولاجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث، وغيث ابن كلوب، ونوح بن دراج، والسكوني، وغيرهم من العامة عن ائمتنا عليهم السلام فيما لم ينكروه ولم يكن عندهم خلافة.<sup>۱۲</sup>

اگر اعتقاد و مذهب راوی بر خلاف مذهب امامیه بود و باین حال از ائمه (علیهم السلام) روایت نقل کرده و در روایتش، نگاه می‌شود اگر روایتی که از طریق مورد اعتماد نقل شده باشد، برخلاف آن داشته باشیم باید روایت راوی مخالف مذهب را طرح کرد و اگر روایتش مخالفی نداشت و بلکه در روایات امامی موافق هم داشت، واجب است به آن روایت عمل شود.

و اگر روایت موافق یا مخالفی نداشت و دیدگاه امامیه در آن مطلب روشن نبود باید به آن روایت عمل کرد؛ زیرا از امام صادق نقل شده که فرمودند: اگر برای شما واقعه‌ای پیش آمد که حکم آن را در روایاتی که از ما رسیده نیافتید پس به روایاتی که مخالفان از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده‌اند عمل کنید. به همین جهت طایفه امامیه به روایاتی که حفص بن غیاث، و غیاث بن کلوب، نوح بن دراج، سکونی و دیگرانی که از اهل تسنن هستند و از ائمه (علیهم السلام) نقل کرده‌اند، به شرط اینکه مضمون آنها مورد انکار نباشد و روایتی بر خلافش از طریق امامیه نداشته باشند، عمل کرده‌اند.

### دلیل پنجم: سیره علما

با بررسی‌های انجام شده به این نتیجه می‌رسیم که بررسی قائل روایت، امری رایج در میان علما و سیره ایشان بوده است.

شیخ طوسی در این رابطه می‌نویسد:

---

<sup>۱۲</sup> محمد بن حسن طوسی، *العدة فی اصول الفقه*، محمدرضا انصاری قمی، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

أنا وجدنا الطائفة ميزت الرجال الناقله لهذه الأخبار، و وثقت الثقات منهم، و ضعفت الضعفاء، و فرقوا بين من يعتمد على حديثه و روايته، و من لا يعتمد على خبره، و مدحوا الممدوح منهم و ذموا المذموم، و قالوا فلان متهم في حديثه، و فلان كذاب، و فلان مخلط، و فلان مخالف في المذهب و الاعتقاد، و فلان واقفي، و فلان فطحي، و غير ذلك من الطعون التي ذكروها، و صنفوا في ذلك الكتب، و استثنوا الرجال من جمله ما رووه من التصانيف في فهارسهم، حتى إن واحدا منهم إذا أنكر حديثا نظر في إسناده و ضعفه برواته.

هذه عاداتهم على قديم الوقت و حديثه لا تنخرم، فلو لا أن العمل بما يسلم من الطعن و يرويه من هو موثوق به جائز، لما كان بينه و بين غيره فرق، و كان يكون خبره مطروحا مثل خبر غيره، فلا يكون فائدة لشروعهم فيما شرعوا فيه من التضعيف و التوثيق و ترجيح الأخبار بعضها على بعض، و في ثبوت ذلك دليل على صحة ما اخترنا.<sup>۱۳</sup>

همانا ما گروهی را یافتیم که بین راویان ناقل این اخبار، تفاوت می گذارند و ثقات آن را توثیق و ضعفاء آن را تضعیف کرده اند و بین کسی که در حدیث و روایت به آن اعتماد می شود و کسی که در خبرش به آن اعتماد نمی گذارند تفاوت گذاشته اند و مدح شدگان ایشان را مدح و ذم شدگان را ذم کرده اند و [مثلا] گفته اند که فلانی در حدیثش متهم است و فلانی دورگو است و فلانی مخلط است و فلانی در اعتقاد و مذهبی مخالف است و فلانی واقفی است و فلانی فطحی است و دیگر طعن هایی که ذکر کرده و در این کتب تصنیف کرده اند و رجالی را از جمله آنچه در نوشته های کتبشان نقل کرده اند استثنا می کنند (که اینها ضعیف اند) تا آنکه هر کدام که حدیث منکری نقل نمود در اسناد و ضعف راویان و... دقت می کنند.

<sup>۱۳</sup> محمد بن حسن طوسی، العدة فی أصول الفقه، محمدرضا انصاری قمی، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

از گذشته این عادت ایشان بوده است و از بین نمی رود. پس اگر عمل به آنچه از طعن ها سالم است و از کسی که مورد اطمینان است روایت شده جایز نمی بود، بین این (سالم از طعن) و غیر آن تفاوتی نمی بود و اینکه خبر اش مطروح است، مانند غیر آن می بود. پس فایده ای برای کشف شده هایشان در آنچه روشن کرده اند از توثیق و تضعیف و ترجیح برخی از روایات بر برخی دیگر. پس اثبات این، دلیلی است برای صحت آنچه ما قبول کرده ایم.

اما همان طور که می دانیم سیره در صورتی حجیت دارد که به عصر معصوم متصل باشد و با شرایط آن، حکم تقریر و سکوت امام بر آن خورده باشد.

با مشاهده شواهد تاریخی به این نتیجه می رسیم که این سیره به عصر معصوم متصل است و مثلاً سائل درباره فلان محدث سؤال می کند و امام بدون آنکه منعی و ردعی انجام دهد سؤال او را پاسخ می دهد و یا حتی بدون پرسش اصحاب، خود به توثیق و تضعیف برخی رواه می پردازد.

برای نمونه به چند حدیثی که مرحوم حر عاملی نقل می کند می پردازیم:

۱- عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَفْطِينَ جَمِيعاً عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَأُكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَوْ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذُ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ.<sup>۱۴</sup>

عبدالعزیز بن مهتدی به امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: برای من امکان ندارد که هرگاه به حکمی از احکام دینم احتیاج داشتم، به خدمت شما برسم؛ آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است تا از او مسائل دینم را بپرسم؟ امام فرمود: آری.

<sup>۱۴</sup> محمد بن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ج ۲۷، ص ۱۴۷.

۲- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعْمَلُ (وَ عَمَّنْ) أَخْذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ الْعَمْرِيُّ تُثَقِّي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنَى يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنَى يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ قَالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثَقَّتَانِ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنَى يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنَى يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ الْحَدِيثُ وَ فِيهِ أَنَّهُ سُئِلَ الْعَمْرِيُّ عَنْ مَسْأَلِهِ فَقَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَ لَا أَقُولُ: هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَ لَا أُحْرِمَ وَ لَكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱۵</sup>

احمد بن اسحاق از امام هادی (علیه السلام) پرسید با چه کسی تعامل داشته باشم و از او معارف دینم را بگیرم و گفتار چه کسی را بپذیرم؟

امام هادی (علیه السلام) فرمودند: عمری (عثمان بن سعید) مورد اطمینان من است، پس هر چه به تو از من برساند مطابق با واقع است و هر چه از جانب من به تو بگوید از من گرفته است، به او گوش بده و از وی اطاعت کن؛ او ثقه و امین است.

۳- بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَمَا لَكُمْ مِنْ مَفْرَعٍ أَمَا لَكُمْ مِنْ مُسْتَرَاحٍ تَسْتَرِيحُونَ إِلَيْهِ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةَ النَّصْرِيِّ.<sup>۱۶</sup>

یونس بن یعقوب می گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم که فرمود: آیا برای شما پناهگاهی نیست؟ آیا نمی خواهید کسی را که به او آرامش بگیرید؟ چه چیزی مانع شما از مراجعه به حارث بن مغیره اسدی می شود؟

<sup>۱۵</sup> همان، ج ۲۷، ۱۳۸.

<sup>۱۶</sup> همان، ج ۲۷، ۱۴۵.



## **فصل سوم: ادله منکرین و مخالفین علم رجال**

در این فصل به بیان شبهاتی که بر ضرورت و حجیت علم راوی شناسی وارد می شود پرداخته شده و دلایل مخالفین رجال الحدیث واکاوی می شود.

### دلیل اول: قطعی‌الصدور بودن کتب اربعه

یکی از دلایلی که منکرین اصولی و اخباری ضرورت علم رجال وارد می کنند، این است که روایات کتب اربعه به‌طور کلی قابل اعتماد است و بنابراین دیگر چه نیازی به بررسی رجالی رواه این علم داریم؟

فاضل تونی در این باره می نویسد:

إننا لما حصل لنا علم عادی بأن أخبار الكتب الأربعة مأخوذة من كتب معتمدة بين الشيعة ، فنحن لا نحتاج إلى العلم بأحوال الرجال فيما لا معارض له ، وأما مع التعارض : فنحن نتفحص عما يحصل به رجحان أحد المتعارضين على الآخر.<sup>۱۷</sup>

همانا ما برای ما علم حاصل شد که روایات کتب اربعه از کتب مورد اعتماد بین شیعه گرفته شده، پس ما نیازی نداریم که به احوال راویانی که روایاتشان معارضی ندارد آگاهی پیدا کنیم، و در متعارض‌ها نیز، مرجحاتی (غیر از وثاقت راوی) پیدا می کنیم که یکی از این دو را بر دیگری رجحان دهد.

شیخ حر عاملی نیز در کتاب وسائل‌الشیعه می نویسد:

و قد عرفت شهادة جماعة من ثقات علمائنا المعتمدين بصحة هذه الكتب، عموماً أو خصوصاً.

و كذلك أكثر المتقدمين و المتأخرين من علماء الرجال و غیرهم قد اتفقت شهادتهم بنحو ذلك.<sup>۱۸</sup>

<sup>۱۷</sup> عبد الله بن محمد تونی، الوافیة فی أصول الفقه، محمد حسین بن علی نقی رضوی کشمیری، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

<sup>۱۸</sup> حر عاملی، تفصیل وسائل‌الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۳۰، ۲۱۸.

بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

و حتماً شناختی شهادت عده‌ای از علمای مورد اعتماد را که به این کتب به صورت کلی یا جزئی اعتماد کرده‌اند.

و همین‌طور بیشتر متقدمین و متأخرین علمای رجال و غیر ایشان نیز شهادتشان اتفاق به همین صحت دارد.

روایات کتب اربعه یا قطعی‌الصدور از معصوم است و یا صحیح و قابل اعتماد است و مهم‌ترین و اصلی‌ترین فایده علم رجال، شناخت و جداسازی راویان ثقه از غیر آن است تا در نتیجه روایات صحیح از غیر آن جدا گردد و وقتی اعتقاد به صحت این روایات داشته باشیم، دیگر رجال مضمحل نخواهد بود.

### **نقد و بررسی**

اشکال اول:

برخی از این افراد ادعا می‌کنند که این روایات قطعاً و حتماً از معصوم صادر شده است! اما دلیل این ادعا چیست و چگونه و از کجا این اعتماد را به دست آورده‌اند که این روایات حتماً از لسان ایشان خارج شده؟

برای یقین به صدور از معصوم، سه راه وجود دارد:

الف: شنیدن از شخص خود معصوم

ب: نقل آن کلام به صورت متواتر باشد و نقل آن به حد و اندازه‌ای رسیده باشد که کثرتش به طور عادی احتمال توطئه و اجتماع تمام رواه بر کذب را رفع کند.

ج: خبر واحدی باشد که محفوف به قرآینی باشد که باز اعتماد ما را به صحت آن به وجود آورد. مثلاً مشهور علما بر آن عمل نموده باشند، یا در کتب متعدد روایی معتبر با سندهای مختلف و صحیح رسیده باشد و یا مضمون آن موافق با کتاب و سنت باشد.

از بین سه راه بالا، راه اول که یقیناً برای مؤلفان کتب اربعه ممکن نمی‌باشد زیرا مرحوم کلینی که مؤلف کتاب کافی است، در عصر غیبت صغری بوده و در سال ۳۲۹ هجری قمری از دنیا رفته است و مرحوم صدوق نیز که مؤلف کتاب من لایحضره الفقیه است در سال ۳۰۶ به دنیا آمده و در سال ۳۸۱ هجری قمری از دنیا رفته است و همچنین شیخ طوسی نیز که مؤلف تهذیبین است، متولد ۳۸۵ و متوفی ۴۶۰ هجری قمری است. بنابراین هیچ‌کدام از این افراد، معصوم را درک ننموده‌اند تا مستقیماً از ایشان دریافت حدیث نمایند.

راه تواتر نیز در روایات ایشان نیست زیرا یا باید طرق مختلفه که مفید تواتر است را در کتبشان ذکر می‌نمودند و یا به متواتر بودن روایت تصریح می‌نمودند.

در بین سه راه تنها راه سوم می‌ماند که ادعای مثلاً مرحوم کلینی بر صحت روایات منقوله، از روی وجود قرآینی بوده که بر صحت آن روایات دلالت داشته است. این راه اگرچه ممکن است اما سؤال اینجاست که این قرآین برای مرحوم کلینی و امثاله حاصل شده و برای ایشان اطمینان‌آور بوده و برای عالم دیگری که این قرآین به دست ایشان نرسیده است نیز اطمینان‌آور است؟ در صورت عدم اطمینان، نیاز به علم رجال ندارد تا به اطمینان و قرینه صحت برسد؟

پاسخ:

درباره این اشکال ممکن است گفته شود که اگر بنابراین اشکال باشد، ممکن است رجالی نیز شواهدی برای وثاقت فردی داشته باشد که آن شواهد برای ما حجت نباشد.

## اشکال دوم

از عبارات خود ایشان نیز برداشت می‌شود که خودشان نیز به قطعی‌الصدور بودن تمامی روایات معتقد نبوده‌اند. برای نمونه به شاهدها می‌پردازیم:

(۱)

مرحوم کلینی خود در مقدمه کتاب الکافی به بیان راه جمع تعارض می‌پردازد و راه علاج را بیان می‌کند. اما چگونه ممکن است که دو روایت قطعی‌الصدور متعارض باشند زیرا دو خبر در صورتی متعارض خواهند بود که یکی سند دیگر را تکذیب و عبارت دیگر کذب دیگری را ثابت کند. همچنین در صورت تواتر نیز، دو روایت متواتر نمی‌تواند با هم متعارض باشد.

پاسخ:

اما ممکن است به این نمونه اشکال شود و گفته شود که صدور اخبار متعارض در لسان خود اهل بیت نیز تصدیق شده و قطعی است.

برای نمونه صاحب حدائق روایاتی شاهد این مسئله بیان نموده است:

فمن ذلك ما رواه في الكافي في الموثق عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال: سألته عن مسألة فأجابني، ثم جاء رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابني، ثم جاء رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابني و أجاب صاحبي، فلما خرج الرجلان قلت: يا ابن رسول الله رجلان من أهل العراق من شيعتكم قدما يسألان، فأجبت كل واحد منهما بغير ما أجبت به صاحبه؟ فقال: يا زرارة ان هذا خير لنا و أبقى لكم. و لو اجتمعتم على أمر واحد لصدقكم الناس علينا و لكان أقل لبقائنا و بقائكم. قال: ثم قلت لأبي عبدالله عليه السلام: شيعتكم لو حملتموهم على الأسنه أو على النار لمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين، قال: فأجابني بمثل جواب أبيه.

فانظر إلى صراحة هذا الخبر في اختلاف أجوبته عليه السلام في مسألة واحدة في مجلس واحد.<sup>۱۹</sup>

زراره بن اعین گوید: یک مسئله از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم و به من جوابی داد، سپس مردی آمد و همان مسئله را پرسید و به خلاف جوابی که به من داده بود به او جواب داد، پس از آن مرد دیگری آمد و به او جواب سومی داد مخالف آن دو، چون آن دو مرد بیرون شدند گفتم: یا بن رسول الله دو تن عراقی از شیعیان شما آمدند و یک مسئله پرسیدند و به هر کدام جواب دیگری دادی؟

فرمود: ای زراره، این محققاً برای ما بهتر است و شما را و ما را پایدارتر می‌کند و اگر همه شما شیعیان یک رأی باشید، مردم به وحدت و اعتقاد شما نسبت به ما پی می‌برند، و زندگی ما و شما متزلزل و ناپایدار می‌شود گوید: پس از آن به امام صادق (علیه السلام) گفتم: شما اگر شیعیان خود را بر نوک نیزه و بر آتش برانید، انجام می‌دهند و باین حال جواب‌های مختلف به آنها می‌دهید؟ گوید: همان جواب پدرش را به من داد.

(صاحب حدائق می‌گوید): پس نگاه کن به صراحت این خبر در اختلاف پاسخ‌های امام (علیه السلام) در یک مسئله و یک جلسه.

بنابراین روشن می‌گردد که تعارض دو روایت قطعی الصدور همیشه مشکلی در صحت روایت ایجاد نمی‌کند و به بیان دیگر، تعارض نشانه عدم قطعی الصدور بودن نیست زیرا ممکن است یکی از روی تقیه باشد و بنابراین اینکه مرحوم کلینی راه جمع متعارض را بیان می‌کند، دلیل بر این نمی‌شود که روایاتش قطعی الصدور نیست.

(۲)

<sup>۱۹</sup> یوسف بن احمد بحرانی، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، محمد تقی ایروانی، عبد العزیز طباطبایی، و عبدالرزاق مقرر، جامع فقه ۳ (کتابخانه و دانشنامه تخصصی فقه)، ج ۱، ص ۵ و ۶.

شیخ طوسی نیز برخی از روایات تهذیب و استبصار را به دلیل ضعف سند رد می‌نماید که چند نمونه بیان می‌شود:

۱- فَأَمَّا مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يُشْهِدُنِي عَلَى الشَّهَادَةِ فَأَعْرِفُ خَطِيَّ وَ خَاتَمِي وَ لَا أَدْكُرُ مِنَ الْبَاقِي قَلِيلاً وَ لَا كَثِيراً قَالَ فَقَالَ لِي إِذَا كَانَ صَاحِبِكَ ثِقَةً وَ مَعَهُ رَجُلٌ ثِقَةٌ فَاشْهَدْ لَهُ.

فَهَذَا الْخَبَرُ ضَعِيفٌ مُخَالَفٌ لِلْأَصُولِ.<sup>۲۰</sup>

پس این خبر ضعیف و مخالف با اصول است.

۲- مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ حَمَادِ ذِي النَّابِ عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى الْمَغْرِبَ فَلَمْ يَدْرِ ثِنْتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلَاثًا قَالَ يَتَشَهَّدُ وَ يَنْصَرِفُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رُكْعَةً فَإِنْ كَانَ صَلَّى ثَلَاثًا كَانَتْ هَذِهِ تَطَوُّعًا وَ إِنْ كَانَ صَلَّى ثِنْتَيْنِ كَانَتْ هَذِهِ تَمَامَ الصَّلَاةِ وَ هَذَا وَ اللَّهُ مِمَّا لَا يُقْضَى لِي أَبَدًا.

فَالْوَجْهُ فِي هَذَيْنِ الْخَبَرَيْنِ أَنْ لَا يُعَارِضَ بِهِمَا الْأَخْبَارُ الْأَوَّلَةَ لِأَنَّ الْأَصْلَ فِيهِمَا وَاحِدٌ وَ هُوَ عَمَّارُ السَّابَاطِيِّ وَ هُوَ ضَعِيفٌ فَاسِدُ الْمَذْهَبِ لَا يُعْمَلُ عَلَيْهِ مَا يَخْتَصُّ بِرِوَايَتِهِ وَ قَدْ اجْتَمَعَتِ الطَّائِفَةُ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ بِهَذَا الْخَبَرِ.<sup>۲۱</sup>

پس وجه در این دو حدیث این است که روایات اول با این دو تعارض ندارد زیرا اصل در هر دو یک است و آن عمار ساباطی است و او ضعیف و فاسد المذهب است و به آنچه که اختصاص به روایت او داشته باشد عمل نمی‌شود و علما هم بر عمل نکردن به این حدیث اجماع کرده‌اند.

<sup>۲۰</sup> محمد بن حسن طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، حسن خراسان، علی آخوندی، و محمد آخوندی، ج ۳، ص ۲۲، حدیث ۴.

<sup>۲۱</sup> همان، ج ۱، ۳۷۲، حدیث ۸.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ وُلْدِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ وَكَانَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حُرُوبِهِ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُغَسَّلْ - عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَا هَاشِمُ بْنُ عْتَبَةَ وَ هُوَ الْمِرْقَالُ دَفَنَهُمَا فِي ثِيَابِهِمَا وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمَا.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: مَا تَضَمَّنَ هَذَا الْخَبْرُ فِي آخِرِهِ أَنَّ عَلِيًّا ع لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمَا وَهُمْ لَنَا قَدْ بَيَّنَّا فِي كِتَابِ الصَّلَاةِ وَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى الشَّهَدَاءِ وَ هَذَا الْخَبْرُ عَلَى شُدُودِهِ ضَعِيفُ الْإِسْنَادِ مُرْسَلٌ وَ مَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى لَا يُعْتَرَضُ بِهِ الْأَخْبَارُ الْمُسْنَدَةُ عَلَى أَنَّ هَذَا الْخَبْرَ طَرِيقُهُ رِجَالُ الْعَامَّةِ وَ فِيهِمْ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى هَذَا الْمَذْهَبِ وَ مَا هَذَا حُكْمُهُ لَا يَجِبُ الْعَمَلُ.<sup>۲۲</sup>

آنچه این حدیث در آخرش دارد، یعنی اینکه همانا امیرالمؤمنین بر آن دو نماز نخوانده، وهم است زیرا همانا ما در کتاب صلاة و جوب نماز خواندن بر شهدا را بیان کردیم و این حدیث از شدوذ است و اسناد آن ضعیف و مرسل است و آن حدیثی که بر مجرای شاذ باشد، اخبار مستند با آن معارض نیست. همانا طریق این حدیث رجال سنی مذهب هستند و در آنها کسانی هستند که به سوی این مذهب رفته اند و آنچه حکم این است، این است که عمل به آن واجب نیست.

باتوجه به این جملات مشخص می‌گردد که خود شیخ نیز بر صحت و قطعی‌الصدوریت تمامی روایات کتاب خود اعتقادی نداشته.

پاسخ:

این نمونه نیز بدین دلیل رد می‌شود که این چنین روایات را خود شیخ رد و طرح نموده است و بنابراین دلیل بر رد روایات دیگر نشده و روایاتی که طرح نشده به اعتقاد شیخ صحیح خواهد بود.

<sup>۲۲</sup> محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، حسن خراسان، علی آخوندی، و محمد آخوندی، ج ۶، ص ۱۶۸.



(۳)

شیخ طوسی، شیخ صدوق و شیخ مفید که به زمان و عصر زندگانی مرحوم کلینی نزدیک بوده‌اند به قطعیت روایات کافی معتقد نبودند.

شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه می‌نویسد:

وَفِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ أَخُوهِ مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ قَالَ إِنَّ رَجُلًا مَاتَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلَيْنِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ خُذْ نِصْفَ مَا تَرَكَ وَأَعْطِنِي النِّصْفَ مِمَّا تَرَكَ فَأَبَى عَلَيْهِ الْآخَرُ فَسَأَلُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ ذَاكَ لَهُ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ لَسْتُ أَفْتِي بِهَذَا الْحَدِيثِ بَلْ أَفْتِي بِمَا عِنْدِي بِخَطِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ وَ لَوْ صَحَّ الْخَبْرَانِ جَمِيعًا لَكَانَ الْوَاجِبُ الْأَخْذَ بِقَوْلِ الْأَخِيرِ كَمَا أَمَرَ بِهِ الصَّادِقُ.<sup>۲۳</sup>

مضمون و لب کلام اینکه شیخ صدوق می‌گوید من به این روایت فتوا نمی‌دهم بلکه به روایتی که از دست خط امام حسن عسکری نزد من است فتوا می‌دهم و در صورتی که هر دو هم صحیح باشد لازم است به روایت دوم عمل شود.

کلام شیخ که می‌گوید اگر هر دو روایت صحیح باشد، نشانه این است که خود ایشان اعتماد کامل به صحت نداشته.

و یا شیخ صدوق در جای دیگر می‌نویسد:

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَ لَهُ ابْنٌ صَغِيرٌ

<sup>۲۳</sup> محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه و علی اکبر غفاری، ج ۴، ص ۲۰۳.

فَأَدْرَكَ الْعُلَامُ وَ ذَهَبَ إِلَى الْوَصِيِّ فَقَالَ لَهُ رَدَّ عَلَيَّ مَالِي لِأَتَزَوَّجَ فَأَبَى عَلَيْهِ فَذَهَبَ حَتَّى زَنَى قَالَ يُلْزَمُ  
تُلْثِيْ إِنْ زَنَى هَذَا الرَّجُلُ ذَلِكَ الْوَصِيُّ الَّذِي مَنَعَهُ الْمَالَ وَ لَمْ يُعْطِهِ فَكَانَ يَتَزَوَّجُ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ مَا وَجَدْتُ هَذَا الْحَدِيثَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ مَا رَوَيْتُهُ  
إِلَّا مِنْ طَرِيقِهِ حَدَّثَنِي بِهِ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ  
بْنِ يَعْقُوبَ.<sup>٢٤</sup>

اگر تمام روایات کافی صحیح می‌بود، شیخ صدوق نمی‌فرمود که من این روایت را فقط از طریق  
کلینی روایت کرده‌ام.

شیخ طوسی نیز به همین صورت برخی از روایت کافی را ساقط می‌کند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ بَسْطَامِ بْنِ مَرَّةَ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ  
حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَقْدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنِ أَبِي هَارُونَ عَنِ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ:  
أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَلَّا أَنْ يُنَادِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَرَّمَ الْجُرِّيَّ وَ الضَّبَّ  
وَ الْحُمْرَ الْأَهْلِيَّةَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: فَمَا تَضَمَّنَ هَذَا الْحَدِيثُ مِنْ تَحْرِيمِ لَحْمِ الْحِمَارِ الْأَهْلِيِّ مُوَافِقٌ لِلْعَامَّةِ وَ الرَّجَالِ  
الَّذِينَ رَوَوْا هَذَا الْخَبَرَ أَكْثَرُهُمْ عَامَّةٌ وَ مَا يَخْتَصُّونَ بِنَقْلِهِ لَا يُلْتَفَتُ إِلَيْهِ.<sup>٢٥</sup>

شیخ طوسی می‌نویسد: آنچه این خبر موافق با اهل تسنن است و بیشتر راویان این حدیث از عامه  
هستند و هر روایتی که آنان به‌تنهایی نقل کنند و مضمونش در روایات شیعی نباشد ارزشی ندارد.

همچنین شیخ طوسی دو روایت دیگر به همین صورت نقل می‌کند:

<sup>٢٤</sup> همان، ج ٤، ٢٢٢ و ٢٢٣.  
<sup>٢٥</sup> طوسی، تهذیب/الأحكام، ج ٩، ٤٠ و ٤١.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ  
بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ عَنْ عِمْرَانَ الزَّعْفَرَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ السَّمَاءَ تُطْبِقُ عَلَيْنَا  
بِالْعِرَاقِ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ فَأَيَّ يَوْمٍ نَصُومُ قَالَ أَنْظِرِ الْيَوْمَ الَّذِي صُمْتَ فِيهِ مِنَ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ وَصُمْ يَوْمَ  
الْخَامِسِ.

عَنْهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْأَحْوَلِ عَنْ عِمْرَانَ  
الزَّعْفَرَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا نَمُكِّثُ فِي الشِّتَاءِ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ لَا نَرَى شَمْسًا وَلَا  
نَجْمًا فَأَيَّ يَوْمٍ نَصُومُ قَالَ أَنْظِرِ الْيَوْمَ الَّذِي صُمْتَ مِنَ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ وَعِدَّ خَمْسَةَ أَيَّامٍ وَصُمْ الْيَوْمَ  
الْخَامِسَ.

فَلَا يُنَافِي هَذَانِ الْخَبْرَانِ مَا قَدَّمْنَاهُ فِي الْعَمَلِ عَلَى الرُّؤْيَةِ لِمِثْلِ مَا قَدَّمْنَاهُ فِي الْبَابِ الْأَوَّلِ مِنْ أَنَّهُمَا خَبَرٌ  
وَاحِدٌ لَا يُوجِبَانِ عِلْمًا وَلَا عَمَلًا وَلَا نَرَوِيهِمَا عِمْرَانُ الزَّعْفَرَانِيُّ وَهُوَ مَجْهُولٌ وَفِي إِسْنَادِ الْحَدِيثَيْنِ قَوْمٌ  
ضَعَفَاءُ لَا نَعْمَلُ بِمَا يَخْتَصُّونَ بِرِوَايَتِهِ.<sup>٢٦</sup>

شیخ طوسی پس از نقل این دو روایت می‌نویسد: این دو حدیث، خبر واحد هستند که علم آور  
نیستند، پس عمل به آنها نیز واجب نمی‌باشد؛ به ویژه که راوی آن عمران زعفرانی است و او مجهول  
است و سند هر دو روایت مشتمل بر جمعی از راویان ضعیف می‌باشد.

همچنین شیخ مفید پس از بیان روایتی که کلینی در کافی<sup>٢٧</sup> و صدوق در من لا یحضره<sup>٢٨</sup> آورده  
می‌نویسد:

<sup>٢٦</sup> طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ٢، ٧٦.

<sup>٢٧</sup> کلینی، الکافی (اسلامیه)، ج ٤، ٧٩.

<sup>٢٨</sup> ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ٢، ١٦٩.

فمن ذلك حديث رواه محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن حذيفة بن منصور عن أبي عبدالله عليه السلام قال شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص أبداً.

و هذا الحديث شاذ نادر غير معتمد عليه طريقه محمد بن سنان و هو مطعون فيه لا تختلف العصابة في تهمة و ضعفه و ما كان هذا سبيله لم يعمل عليه في الدين.<sup>۲۹</sup>

این حدیث شاذ، نادر و غیر قابل اعتماد از طریق محمد بن سنان نقل شده که مورد طعن می باشد و علمای امامیه در متهم بودن و ضعف او اختلافی ندارند و روایتی که چنین سندی داشته باشد، در امر دین به آن عمل نمی شود.

پاسخ:

ممکن است این اشکال بدین دلیل رد شود که رد کردن شیخ طوسی و مفید (رحمهما الله) لطمه ای به حجیت کتاب کافی نمی زند زیرا شاید مرحوم کلینی قرآینی در دست داشته که این قرآین به دست این دو بزرگوار نرسیده است. همچنین تضعیفات تهذیبین نمی تواند زیاد حائز اهمیت باشد زیرا شیخ طوسی در این کتاب، درصدد رفع تعارض بین روایات به هر طریق ممکن بوده است.

اشکال سوم

مدعای منکرین، حجت دانستن تمام کتب اربعه است، اما ظاهراً در بین این چهار کتاب، شیخ طوسی به هیچ کدام از دو کتاب تهذیبین شهادت نداده است و نهایتاً این دو کتاب را چطور می توان صحیح دانست؟

و این اشکال را نمی توان پاسخ داد.

---

<sup>۲۹</sup> محمد بن محمد مفید، *جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية*، مهدی نجف، جامع فقه ۳ (کتابخانه و دانشنامه تخصصی فقه)، ص ۲۰.

#### اشکال چهارم

خبر و شهادت امثال کلینی بر صحت روایات از روی حس نمی باشد زیرا ایشان فاصله بسیاری با عصر معصومین و صادقین داشته اند. بنابراین شهادت ایشان برای ما حجت نمی باشد.

پاسخ:

در پاسخ به این اشکال در شهادت رجالیون هم مطرح می گردد باید گفت که اولاً شهادت ایشان از روی اصول اربعه شهادت راویانی است که هم عصر معصوم است، بوده است و از این جهت، همانند شهادت رجالیون می توان گفت که شهادت ایشان نیز از روی حس بوده. ثانیاً قول ایشان را از باب رجوع به اهل خبره نیز می توان حجت دانست که نیازی به حسی بودن ندارد و حجیت قول اهل خبره نیز از سیره بوده و این سیره متصل به عصر معصوم بوده و ردعی نداشته و بلکه دارای تأیید نیز می باشد.

#### اشکال پنجم:

حجت دانستن روایت کتب اربعه به طور کلی نیاز به علم رجال را منتفی نمی کند؛ زیرا در نهایت می توان حجیت روایات این کتب را ثابت نمود، ولی مصادر شیعه تنها کتب اربعه نیست و شیعه کتب حدیثی دیگری هم دارد و بنابراین باید برای استناد به آنها از قرآینی استفاده نمود که حتماً و قطعاً یکی از آنها رجال و علم راوی شناسی است.

برخی ممکن است به این اشکال، اشکال کنند که اکثر روایات مورد نیاز ما در کتب اربعه آمده و این چهار کتاب برای استنباط احکام شرعی کافی است!

برای رد این اشکال باید بگوییم:

اولاً از کجا می‌گویید که روایات این کتب برای استنباط احکام شرعی کافی است در حالی که برای مثال مرحوم شیخ حر عاملی که خود یکی از محدثین بزرگ است؛ در کتاب وسائل بیش از ۸۰ کتاب را به‌عنوان مصادر وسائل نام می‌برد<sup>۲۰</sup>؛ اگر واقعاً کتب اربعه کافی بود، اصلاً چه نیازی به تألیف وسائل بود و چرا از این کتب استفاده شده؟

ثانیاً بر فرض کفایت روایات کتب اربعه، آیا باید کتب دیگر را به‌طور کلی کنار گذاشت؟

### جمع‌بندی

چون در میان پنج اشکال فوق اشکالاتی مطرح شده است و کمی بحث پراکنده گردید، در اینجا لازم است، جمع‌بندی میان این اشکالات بکنیم.

در میان این چهار کتاب ظاهراً دو کتاب تهذیب و استبصار، هیچ ادعای صحتی توسط مؤلفان آن ندارد و بنابراین از موضوع بحث خارج می‌گردد.

اما دو کتاب کافی و من لا یحضره دارای ادعای صحت توسط مؤلف است، اما می‌توان گفت که شامل اشکالات فوق نمی‌گردد! زیرا با مطالعه دوباره این اشکالات و دقت به این نتیجه می‌رسیم که نمی‌توان بر صحت روایات این دو کتاب اشکالی نمود.

برای روشن شدن بیشتر بحث به کلام و استدلال مرحوم فیض کاشانی در کتاب الوافی اشاره می‌کنم که خود ایشان نیز به حجیت کتب اربعه اعتقاد داشتند:

فإن كانوا لا يعتمدون على شهادتهم بصحّة كتبهم فلا يعتمدوا على شهادتهم و شهادة أمثالهم في الجرح و التعديل أيضا و أي فرق بين الأمرين.<sup>۳۱</sup>

<sup>۲۰</sup> حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۳۰، ۱۵۳.

<sup>۳۱</sup> محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، الوافی، ضیاء‌الدین علامه و کمال فقیه ایمانی، ج ۱، ص ۲۴.

پس اگر اعتماد نمی‌کنید بر شهادت آنان (محمّدون ثلاث) به صحیح بودن کتاب‌هایشان (کتب اربعه)،

پس اعتماد نکنید بر شهادت آنان و امثال آنان (رجالیون)؛ و چه تفاوتی است بین این دو؟

به عبارت دیگر مثلاً نجاشی به وثاقت زراره حکم می‌کند، و در مقابل مرحوم کلینی بر صحت روایات

نقل شده حکم می‌کند، تفاوت بین نجاشی و کلینی چیست و تفاوت بین رجال نجاشی و کافی کلینی

چیست و چرا به اولی اعتماد می‌شود ولی به دومی اعتماد نمی‌شود؟

در پاسخ به این سؤال ممکن است سه پاسخ داده شود:

۱- شاید قرآینی که برای صحت روایات به دست کلینی رسیده برای ما حجت نباشد، پاسخ می‌دهیم

که بنابراین احتمال ممکن است قرآین و دلایلی که برای وثاقت زراره به نجاشی رسیده برای ما حجت

نباشد.

۲- شهادت رجالیون حسی است (در ادامه خواهد آمد) و کتب رجالی قدما که محکم و مستحکم

است در نزد آنان بوده، پاسخ می‌دهیم از کجا معلوم که امثال کلینی کتاب قدما را نداشته باشند و

باید توجه داشت که اصول اربعه‌آمّه در دست ایشان بوده است و همچنین می‌تواند شهادت ایشان از

باب اهل خبره قبول گردد.

۳- روایات متناقض مثلاً در کافی موجود است، پاسخ می‌دهیم که اولاً روایات متناقض (همان‌طور که

بیان شد) دلیل بر عدم صحت آن نیست و ثانیاً مگر بین رجالیون اختلاف و کلمات متناقض یافت

نمی‌شود؟ پس بنابراین باید بگوییم که کلمات رجالیون نیز از حجیت برخوردار نیست که کسی قائل

به این سخن نیست.

اما در اینجا دو نکته نباید فراموش شود:

اول آنکه صحت به معنای واجب العمل نیست، زیرا چه بسیار روایاتی که از نظر رجالی صحیح و موثق هستند ولی به دلایلی که فقیه آن را تشخیص می‌دهد، روایات دیگر را ترجیح می‌دهد.

دوم آنکه نباید فراموش شود که حجت دانستن روایات کافی و من لا یحضر، دلیل بر عدم نیاز به علم رجال نمی‌شود و قطعاً برای دیگر کتب روایی و همچنین رفع تعارض و... (حتی در کتاب کافی و من لا یحضر) باید از رجال استفاده نمود.

### **دلیل دوم: عمل به روایات مشهور**

اشکال دیگر این است که برخی بر این اعتقادند که ما باید روایاتی که علما و اصحاب بر آن اعتماد کرده و بر آن اجماع نموده‌اند عمل کرده غیر آن را کنار گذاریم و همین روایات برای ما کافی است. محقق حلی می‌نویسد:

فما قبله الأصحاب أو دلت القرائن علی صحته عمل به، و ما أعرض الأصحاب عنه أو شد، یجب اطراحه.<sup>۳۲</sup>

پس به آنچه اصحاب آن را قبول کرده‌اند و یا قراین بر صحت آن دلالت دارد، عمل می‌شود، و آنچه اصحاب از آن دوری کرده‌اند یا شاذ است، رد می‌شود.

### **نقد و بررسی**

اولاً شهرت تنها در فتوا حجت بوده و در روایت حجیتی ندارد و اگرچه ممکن است قرینه‌ای بر صحت باشد.

---

<sup>۳۲</sup> گروهی از نویسندگان، جعفر بن حسن محقق حلی، و ناصر مکارم شیرازی، *المعتبر فی شرح المختصر*، جامع فقه ۳ (کتابخانه و دانشنامه تخصصی فقه)، ج ۱، ص ۲۹.



ثانیاً بسیاری از روایات هم موجود است که اصلاً مورد نظر علما واقع نشده و اصلاً شهرت و غیر شهرت برای آن معنا نمی‌دهد و یا علما بر آن فتوا نداده‌اند.

ثالثاً در بسیاری از موارد در مسئله واحد چندین فتوا وجود دارد و فتوای مشهور مشخص نیست.

رابعاً در مواردی که در یک مسئله هر دو روایت مشهور بودند، کدام را و به چه دلیلی باید بر دیگری ترجیح داد؟

### **دلیل سوم: شهادت قول رجالی حسی نیست**

دلیل دیگر منکرین این چنین است که حجیت قول رجالی از باب حجیت خبر واحد است و خبر واحد تنها در صورتی حجت است که خبر مخبر، حسی باشد نه اینکه از روی حدس و اجتهاد باشد.

آیت‌الله خوئی می‌نویسد:

قيل: إن إخبارهم عن الوثاقه و الحسن نشأ من الحدس و الاجتهاد و أعمال النظر، فلا تشمل أدلة حجية خبر الثقة، فإنها لا تشمل الأخبار الحدسية.<sup>۳۳</sup>

گفته شده که همانا اخبار رجالیون از وثاقت و حسن، از حدس و اجتهاد و نظر دادن نشأت می‌گیرد، پس ادله حجیت خبر واحد شامل آن نمی‌شود زیرا آن دلایل شامل اخبار حدسی نمی‌شود.

همچنین اگر حجیت قول رجالیون را از باب حجیت شهادت نیز بدانیم، باید این شهادت از روی حس باشد نه حدس؛ و چون غالباً رجالیون با روات هم عصر نبوده‌اند بنابراین ممکن نیست که ایشان از روی حس و معاشرت اینان را توثیق یا تضعیف نموده باشند.

آیت‌الله سبحانی نیز این‌طور می‌نویسد:

---

<sup>۳۳</sup> سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، رجال شیعہ، ج ۱، ص ۴۱.

لو قلنا باعتبار قول الرجالی من باب الشهادة، يجب أن يجتمع فيه شرائطها التي منها الاعتماد على الحسّ دون الحدس. و هو شرط اتفق عليه العلماء، و من المعلوم عدم تحقق هذا الشرط، لعدم تعاصر المعدّل (بالكسر) و المعدّل (بالفتح) غالباً.<sup>۳۴</sup>

اگر بگوییم که اعتبار قول رجالی از باب شهادت است، واجب است که شرایطی که یک از آنها حسّی بودن و حدسی نبودن است، در آن جمع شود. و این شرطی است که علما بر آن اتفاق نظر دارند و آنچه معلوم است محقق نشدن این شرط است زیرا تعدیل کننده با تعدیل شونده غالباً هم عصر نبوده اند.

به بیان دیگر مخبر باید با فرد معاشرت و حشرونشر داشته باشد تا از اعمال و رفتارش به عدالت یا ضعف او پی برد ولی اکثر رجالیون ما در زمان و هم عصر رواه نبوده‌اند و پس چگونه می‌خواهند از روی حس به وثاقت ایشان شهادت دهند؟ برای مثال نجاشی متوفی ۴۵۰ هجری و شیخ طوسی متوفی ۴۶۰ هجری و کشی نیز متوفی قبل از ۴۰۰ هجری است، اما شهادت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) حدود سال ۲۶۰ هجری است و بنابراین نمی‌تواند این شرط حسّی بودن محقق شود.

شیخ یوسف بحرانی می‌نویسد:

و أنت خبير بما بين مصنفي تلك الكتب و بين رواة الاخبار من المدة و الأزمنة المتطاولة فكيف اطلعوا على أحوالهم الموجب للشهادة بالعدالة أو الفسق؟ و الاطلاع على ذلك - بنقل ناقل أو شهرة أو قرينة حال أو نحو ذلك كما هو معتمد مصنفي تلك الكتب في الواقع - لا يسمی شهادة.<sup>۳۵</sup>

و تو میدانی که بین نویسندگان این کتب و راویان احادیث زمان طولانی فاصله است پس چطور به حالاتی که موجب شهادت دادن به عدالت یا فسق است علم پیدا کرده‌اند؟ و اطلاع بر این به واسطه

<sup>۳۴</sup> جعفر سبحانی تبریزی، کلیات فی علم الرجال، رجال شیعه، ص ۴۰ و ۴۱.

<sup>۳۵</sup> بحرانی، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱، ۲۲.

نقل کردن یا شهرت یا قرینه حالی و مانند آن که در واقع پشتیبان مصنفین این کتب بوده، شهادت نامیده نمی شود.

### نقد و بررسی

اولاً با این اشکال عدم نیاز به علم رجال اثبات نمی شود، بلکه عدم حجیت قول رجالی بررسی می شود و بنابراین هنوز اصل نیاز پابرجاست.

ثانیاً شما ادعا می کنید که حجیت قول رجالی یا از باب حجیت خبر واحد است و یا از باب شهادت و این دو دارای شرایطی هستند که قول رجالی آنها را دارا نیست و باید بگوییم که برخی از علما حجیت قول رجالی را از باب رجوع به اهل خبره حجت دانسته اند و بنابراین لازم نیست که حتماً اهل خبره قولشان از روی حس باشد و رجوع به اهل خبره نیز یکی از مصادیق سیره است و شارع هم ردعی بر آن نکرده است.

ثالثاً در زمان تألیف این کتب رجالی، کتب رجالیون متقدم وجود داشته و ایشان از روی حس به وثاقت یا عدم وثاقت رواه شهادت داده بوده اند و نقل ایشان در انتها به حس منتهی می شود.

آیت الله خویی می نویسد:

و قد بلغ عدد الكتب الرجالية من زمان الحسن بن محبوب إلى زمان الشيخ نيفا و مائة كتاب.<sup>۳۶</sup>

و تعداد کتب رجالی از زمان حسن بن محبوب تا زمان شیخ طوسی قطعاً به صد و خورده ای کتاب می رسد که آقابزرگ تهرانی نام آنها را در مصفی المقال جمع آوری کرده است.

شاهد این مسئله نمونه هایی از قبیل عبارت ذکره اصحابنا فی الرجال در کتاب نجاشی<sup>۳۷</sup> است.

<sup>۳۶</sup> خویی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، ج ۱، ۴۱.

<sup>۳۷</sup> احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، موسی شبیری زنجانی، رجال شیعه، ص ۲۴ و ۷۳ و ۱۰۳ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵.

برای مثال نجاشی در ترجمه حسین بن اشکیب می‌نویسد:

ذکره أبو عمرو فی کتابه [کتاب] الرجال فی أصحاب أبي الحسن صاحب العسکر علیه السلام.<sup>۳۸</sup>

ابوعمر و در کتاب رجالش ذکر کرده که از اصحاب امام حسن عسکری بوده است.

و یا مثلاً در ترجمه ابان بن تغلب نیز می‌نویسد:

و قال أبو عمرو الکشی فی کتاب الرجال: روی أبان عن علی بن الحسین علیه السلام. و ذکره أبو زرعة

الرازی فی کتابه ذکر من روی عن جعفر بن محمد علیه السلام من التابعین و من قاربهم فقال: أبان

بن تغلب [و] روی عن أنس بن مالک. و ذکر أبو بکر محمد بن عبدالله بن إبراهيم الشافعی ما رواه

أبان عن الرجال فقال: و روی عن الأعمش و عن محمد بن المنکدر و عن سماک بن حرب و عن

إبراهيم النخعی.<sup>۳۹</sup>

ابوعمر و کشی در کتابش می‌گوید: ابان از امام سجاد روایت کرده و ابوزرعه رازی را در کتابش ذکر

کرده که تابعین و نزدیک تابعینی که از امام صادق روایت کرده اند را آورده و گفته است: ابان بن

تغلب (از ایشان است) و از انس بن مالک هم روایت کرده. و ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم

الشافعی آنچه ابان از رجال روایت کرده را ذکر کرده و گفته: او از اعمش و محمد بن منکدر و سماک

بن حرب و ابراهیم نخعی روایت کرده.

و همچنین در ترجمه ابان بن محمد البجلی نیز می‌نویسد:

و هو ابن أخت صفوان بن يحيى، قاله ابن نوح.<sup>۴۰</sup>

---

<sup>۳۸</sup> همان، ۴۴.

<sup>۳۹</sup> همان، ۱۰ و ۱۱.

<sup>۴۰</sup> همان، ۱۴.

و او پسر خواهر صفوان ابن یحیی است. ابن نوح این را گفته.

و یا درباره ابراهیم بن نعیم العبدی و الحسین بن ابی فاخته نوشته:

ذکره أبو العباس فی الرجال...<sup>۴۱</sup>

ابوالعباس در رجال او را ذکر کرده.

این طور که به نظر می‌رسد ظاهراً رسم علما این چنین بوده که اگر مسئله‌ای در کتابی نوشته شده بود که با نظر خودشان موافق بود، بدون ذکر منبع، مطلب را نقل می‌نمودند. این مسئله را می‌توان در شباهت‌های متون کتب مشاهده نمود.

نمونه اول در ترجمه ابراهیم بن ابی حفص:

شیخ طوسی: ابراهیم بن ابی حفص، أبو إسحاق الکاتب، شیخ من أصحاب أبی محمد علیہ السلام ثقة، وجیه. له کتب، منها: الرد علی الغالیة و أبی الخطاب و أصحابه.<sup>۴۲</sup>

نجاشی: ابراهیم بن ابی حفص أبو إسحاق الکاتب شیخ من أصحاب أبی محمد علیہ السلام، ثقة، وجه له کتاب الرد علی الغالیة و أبی الخطاب.<sup>۴۳</sup>

نمونه دوم در ترجمه ابراهیم بن اسحاق احمری:

---

<sup>۴۱</sup> همان، ۱۹ و ۵۵.

<sup>۴۲</sup> محمد بن حسن طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، عبد العزیز طباطبایی و مکتبه المحقق الطباطبائی، رجال شیعه، ص ۱۷.

<sup>۴۳</sup> نجاشی، رجال النجاشی، ۱۹.

شیخ طوسی: ابراهیم بن إسحاق، أبو إسحاق الأحمری النهاوندی، كان ضعيفا في حديثه، متّهما في دينه! و صنّف كتابا جماعة، قریباً من السداد، منها: كتاب الصيام، كتاب المتعة، كتاب الدواجن، كتاب جواهر الأسرار كبير، كتاب النوادر، كتاب الغيبة، كتاب مقتل الحسين بن علی علیهما السلام.<sup>۴۴</sup>

نجاشی: ابراهیم بن إسحاق أبو إسحاق الأحمری النهاوندی كان ضعيفا في حديثه متّهما. له كتب، منها: كتاب الصيام، كتاب المتعة، كتاب الدواجن، كتاب جواهر الأسرار، كتاب المآكل، كتاب الجنائز، كتاب النوادر، كتاب الغيبة، كتاب مقتل الحسين عليه السلام، كتاب العدد، كتاب نفی أبي ذر.<sup>۴۵</sup>

نمونه سوم در ترجمه احمد بن صبیح:

شیخ طوسی: أحمد بن صبیح، أبو عبدالله الأسدی، كوفي، ثقة، و الزيدية تدعيه و ليس منهم. فمن كتبه: كتاب التفسير.<sup>۴۶</sup>

نجاشی: أحمد بن صبیح أبو عبدالله الأسدی كوفي، ثقة، و الزيدية تدعيه، و ليس بصحيح، له كتب، منها: التفسير و كتاب النوادر.<sup>۴۷</sup>

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که اینان از کتب دیگری استفاده کرده‌اند که شهادت مؤلفان آن کتب حسی بوده است.

باتوجه به این نمونه‌ها استفاده از کتب قدما اثبات شده و آنان با رواه هم عصر بوده‌اند.

---

<sup>۴۴</sup> طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، ۱۶.

<sup>۴۵</sup> نجاشی، رجال النجاشی، ۱۹.

<sup>۴۶</sup> طوسی، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، ۵۶.

<sup>۴۷</sup> نجاشی، رجال النجاشی، ۷۸.

### **دلیل چهارم: عدم اثبات عدالت و وثاقت با کتابت**

دلیل دیگری که بر رد علم رجال آورده می‌شود این است که آنچه به دست ما برای توثیق و تضعیف رواه رسیده است، مکتوباتی از علمای رجال همچون نجاشی و... است و عدالت افراد با کتابت ثابت نمی‌شود.

#### **نقد و بررسی**

اولاً این دلیل بازهم بر مدعا دلالت ندارد؛ زیرا مدعای شما عدم نیاز به علم رجال بود ولی این دلیل، عدم حجیت قول رجالی را ثابت می‌نماید.

ثانیاً اگر بنا بر عدم اعتماد به مکتوبات بود، امثال وصایا، اقرار مکتوب، قول لغوی و... نباید حجیتی می‌داشت.

ثالثاً این دلیل در صورتی مورد توجه قرار می‌گیرد که انتساب مکتوب به کاتب مشکوک باشد، اما وقتی انتساب کتاب به مؤلف یقینی باشد، چه تفاوتی بین قول مؤلف و کتابت او است و مشکله القراطس دیگر به وجود نمی‌آید.

رابعاً در صورت عدم قبول قول رجالی به دلیل کتابت، به عصر و حرج افتاده و در مقام عمل به بن‌بست می‌خوریم و به اصطلاح انسداد صغیر<sup>۴۸</sup> پیش می‌آید.

### **دلیل پنجم: در معنای عدالت و وثاقت اختلاف نظر است**

یکی دیگر از شبهه‌هایی که در این باره مطرح می‌شود اختلاف در معنای عدالت و فسق است بدین صورت که شبهه می‌کنند که در میان علما درباره معنای عدالت و فسق اختلاف است و معلوم نیست

---

<sup>۴۸</sup> انسداد صغیر، به معنای انسداد باب علم و علمی نسبت به بعضی از موضوعات می‌باشد، مانند: پذیرش سخن زنان در امور مربوط به حیض و نفاس و مانند آنها که علم به آنها برای دیگران مسدود است.

که رجالی نظرش در این رابطه با ما یکسان باشد. به عبارت دیگر اگر مثلاً نجاشی عدالت را به معنای ملکه‌ای بداند که انسان را از گناه مصون می‌دارد و شیخ طوسی عدالت را به معنای حسن ظاهر بداند، قول نجاشی برای شیخ طوسی حجیت نخواهد داشت.

بهبهانی می‌نویسد:

قلت وقع الاختلاف في العدالة هل هي الملكة أم حسن الظاهر أم ظاهر الإسلام مع عدم ظهور الفسق وكذا في أسباب الجرح وعدد الكبائر فمن أين يطلع على رأي المعدل ومع عدم الاطلاع كيف ينفع التعديل؟<sup>۴۹</sup>

(اگر) گفتمی که در عدالت اختلاف است که آیا ملکه است، یا حسن ظاهر و یا اسلام ظاهری به همراه عدم ظهور فسق؟ و همچنین در اسباب جرح و تعدیل و همچنین در تعداد گناهان کبیره. پس از کجا به نظر تعدیل‌کننده (رجالی) آگاهی پیدا می‌شود؟ و در صورت عدم شناخت، چگونه آن توثیق مفید است؟

### نقد و بررسی

اولاً اگر مبنا و نظر رجالی غیر از مشهور باشد باید آن را ذکر می‌کرد تا دیگران گمراه نشوند زیرا این کتاب را برای خواننده می‌نویسد و خواننده باید از نظر نویسنده مطلع باشد. برای نمونه محقق خویی در معنای اصطلاح صحیح با دیگر رجالیون اختلاف داشته است که در کتاب خود<sup>۵۰</sup> نظر خود را بیان نموده است.

ثانیاً یقیناً مبنای علما اسلام ظاهری نبوده است و اگر چنین بود پس چرا مثلاً شیخ طوسی در میان ۶۴۲۸ راوی، تنها ۱۷۱ نفر را توثیق، ۲۰ نفر را ضعیف و ۴۲ نفر را مجهول و در مورد مابقی سکوت

<sup>۴۹</sup> بهبهانی محمدباقر بن محمداکمل وحید، الفوائد الرجالیة، رساله فی علم الرجال، ص ۹.

<sup>۵۰</sup> معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۴



می‌کند؟! و همچنین نجاشی از میان ۱۲۶۹ راوی، تنها به وثاقت ۵۰۰ نفر و ضعف ۴۴ نفر می‌پردازد و در مورد بقیه سکوت می‌کند؟! و چرا مثلاً ابراهیم بن هاشم که روایات بسیاری نقل نموده است، توثیق نشده است؟!

میرزای قمی در این باره می‌نویسد:

أنّ مذاهب علماء الرجال غير معلومة لنا الآن فكيف نعلم موافقتهم لما هو مختارنا في العدالة حتى يرجع إلى تعديلهم إذ هم يطلقون العدالة و الجرح و لا نعلم سببه عندهم بل و نرى العلامة رحمه الله أنه يبني تعديله على تعديل الشيخ مثلاً مع أنّنا نعلم مخالفتهم في المذهب و توضيحه أن احتمال أن يكون تعديله على وفق مذهبهم خاصة مع كونهم عارفين بالاختلاف و تفاوت المذاهب مع أنّ تأليفهم إنما هو للمجتهدين و أرباب النظر لا لمقلديهم في زمانهم إذ لا يحتاج المقلد إلى معرفة الرجال و الظاهر أنّ المصنّف لمثل هذه الكتب لا يريد اختصاص مجتهدی زمانه به حتى يقال إنه صنّفه للعارفين بطريقته سيّما و طريقة أهل العصر من العلماء عدم الرجوع إلى كتب معاصريهم من جهة الاستناد غالباً و إنما ينفع المصنّفات بعد موت مصنّفه غالباً و سيّما إذا تباعد الزّمان فعمدة مقاصدهم في تأليف هذه الكتب بقاءها أبد الدهر و انتفاع من سيّجيء بعدهم منهم فإذا لوحظ هذا المعنى منضمّاً إلى عدالة المصنّفين و ورعهم و تقواهم و فطانتهم و تقواهم و حذاقتهم يظهر أنهم أرادوا بما ذكروا من العدالة المعنى الذي هو مسلّم الكل حتى ينتفع الكل و احتمال الغفلة للمؤلف من هذا المعنى حين التأليف سيّما مع تمادى زمان التأليف و الانتفاع به في حياته في غاية البعد و خصوصاً من مثل هؤلاء الفحول الصّالحين.<sup>۵۱</sup>

همانا الآن اعتقاد علمای رجال برای ما مجهول است، پس چطور موافقت آنان با اعتقاد ما در عدالت را بفهمیم تا به تعدیلشان رجوع کنیم زیرا ایشان عدالت و جرح را مطلق گفته اند و ما دلیل این نزد

<sup>۵۱</sup> ابو القاسم بن محمد حسن میرزای قمی و ابوالقاسم بن محمدحسن میرزای قمی، قوانین الأصول، ص ۴۷۴.

ایشان را نمی دانیم و میبینیم که علامه تعدیلش را بر مبنای شیخ گذاشته در حالی که همانا اختلافشان در اعتقاد را می دانیم و توضیح اینکه احتمال اینکه تعدیل ایشان بر مذهب خودشان باشد با اینکه ایشان به اختلاف و تفاوت در اعتقاد علم داشته اند و در حالی که تألیف ایشان فقط برای مجتهدین و صاحب نظران است نه برای مقلیدینشان در آن زمان، زیرا مقلد احتیاجی به شناخت رجال ندارد و ظاهر این است که مثلاً مصنف این کتب قصد اختصاص (کتابش) به مجتهدین زمان خودش را ندارد تا اینکه گفته شود همانا او فقط برای کسانی که طریقتش را می دانند نوشته و روش غالب علمای این زمان عدم رجوع به کتب معاصرین از جهت استناد است و همانا کتب معمولاً بعد از مرگ مصنف استفاده می شود و چه بسا هنگامی که زمان گذشت بیشتر هدفشان از تألیف ای کتب، ماندگاری آن تا همیشه و استفاده کسانی است که بعد از ایشان خواهند آمد، پس هنگامی که این را به همراه عدالت نویسنده و ورع تقوا و زرنگی و تقوا و تجربه ایشان در نظر گرفتی، آشکار می شود که همانا ایشان اراده کرده اند به آنچه ذکر کرده اند از عدالت، معنایی است که مسلم برای همه است تا همه از آن استفاده کنند و احتمال غفلت مؤلف از این معنا در زمان تألیف مخصوصاً با زمان طولانی نوشتن و استفاده آن در زمان حیات ایشان در نهایت بُعد است و خصوصاً از این بزرگان صالح.

### **دلیل ششم: جرح و تعدیل رواه مصداق تجسس و افشای منکر است**

شبهه دیگری که در این رابطه بیان می شود این چنین است که بررسی احوالات راویان حدیث تجسس در زندگی ایشان است و به افشای عیوب و اسرار و قبایح مؤمنان و غیبت می پردازد و این کار با رعایت حقوق دیگران منافات دارد و مناسب نیست!

### **نقد و بررسی**

اولاً شارع در مواردی این کار را اجازه داده است. نمونه آن مواردی مانند برملا کردن معایب شهود مدعی در باب مرافعات برای خروج از عدالت، مشورت و... است.

ثانیاً اگر این کار صحیح و مورد تأیید نبود، قرآن خود به این کار امر ننموده بود چرا که قرآن می‌فرماید: *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا*<sup>۵۲</sup>

البته در اینجا ممکن است اشکال شود که منظور از تبینوا در آیه قول است نه قائل. یعنی قرآن امر به تحقیق قول و کلام و خبر فاسق نموده است نه خود فاسق. اما در اینجا نیز می‌گوییم که اولاً دیگر دلایل برای رد این شبهه کافی است و ثانیاً در این مورد هم، فاسق را از چه راهی به جز بررسی احوالات فرد باید شناخت که در صورت فسق تبیین کرده و در صورت عدل تبیین نکنیم؟

ثالثاً اگر تضعیف افراد مصداق غیبت و حرام است، پس چرا خود اهل بیت درباره برخی افراد، تضعیفات را بیان نموده‌اند؟

رابعاً بر فرض قبول حرمت کلی این موارد، باید گفت که احکام الهی هم واجب اند و در تزامم دو امر حرام و واجب اهم را باید بر مهم مقدم نمود و در اینجا حفظ احکام الهی مقدم بر ریختن آبروی مسلمان کذاب و فاسق است.

---

<sup>۵۲</sup> طه، القرآن الکریم، سوره حجرات، آیه ۶.

## **فصل چهارم: فواید و تأثیرات رجال بر شناخت حدیث**

بعد از بیان اینکه به علم رجال محتاجیم و ضرورت استفاده و حجیت آن را اثبات نمودیم، باید به بررسی تأثیر این علم بر شناخت احادیث و سلسله سند روایت پردازیم تا ضرورت استفاده از آن روشن تر گردد.

### فایده اول: شناخت وثاقت رواه

اولین و مهم ترین تأثیر علم رجال، شناخت صحت و سقم اصل روایت است و اینکه آیا اصل این روایت، صادره از معصوم است یا خیر.

شاهد اهمیت بسیار و منحصر به فرد علم رجال بر شناخت صحت و سقم اصل روایات، تعاریف بعضی از کتب رجالی است که ظاهراً علم رجال را منحصر در همین فایده می دانسته اند! برای نمونه علامه حلی (رحمة الله علیه) در کتاب رجال خویش می نویسد:

يجب على كل مجتهد معرفته و علمه، و لا يسوغ له تركه و جهله، إذ أكثر الأحكام تستفاد من الأخبار النبوية و الروايات عن الأئمة المهديّة عليهم أفضل الصلاة و أكرم التحيات، فلا بد من معرفة الطريق إليهم، حيث روى مشايخنا رحمهم الله عن الثقة و غيره.<sup>۵۳</sup>

بر هر مجتهدی لازم است که علم را بشناسد و فرا بگیرد، و شایسته نیست که آن را ترک کند و فرا نگیرد، چراکه اکثر احکام، از کلمات پیامبر و روایات امامان هدایت کننده (علیهم افضل الصلاة و اکرم التحیات) است، پس چاره ای جز شناخت راه و مسیر (رسیدن روایت) به آنها نیست، چراکه بزرگان ما (رحمهم الله) هم از (روایان) ثقه و هم از غیر ثقه روایت کرده اند.

با مطالعه کلام علامه حلی مشخص می شود که اصل سرمایه گذاری و توجه ایشان به علم رجال، از جهت شناخت صحت و سقم اصل روایت بوده است.

<sup>۵۳</sup> حسن بن یوسف علامه حلی، رجال العلامة الحلی، محمد صادق بحر العلوم، رجال شیعه، ص ۲.

مرحوم کشی نیز در ابتدای رجال خود، کتابش را با روایاتی در این رابطه شروع می‌کند که بخشی از آن چنین است:

کتب إلى ابوالحسن الأول و هو في السجن، و أما ما ذكرت يا علي ممن تأخذ معالم دينك: لا تأخذ معالم دينك عن غير شيعتنا فإنك تعديتهم، اخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله و رسوله و خانوا اماناتهم...<sup>۵۴</sup>

امام کاظم (علیه السلام) در حالی که در زندان به سر می‌برد، برای من نامه این نوشت: ای علی! در جواب سؤال تو که از چه کسی علوم دینی را دریافت کنیم: علوم دینت را از غیر از شیعیان ما دریافت نکنید، (چراکه) همانا تو با آنان دشمنی و (اگر علوم دینی را از آنان دریافت کنی) دینت را از خائینی که به خداوند و به فرستاده‌اش و به امانت‌های او خیانت کرده‌اند، گرفته‌ای ...

بنابراین چه در مبنای متأخرین و چه در مبنای متقدمین (که در ابتدای مقاله و در بخش اقوال در تشخیص وثاقت روایت به بیان آن پرداختیم)، علم رجال تأثیر بسیار والایی در شناخت صحت و سقم اصل روایت دارد.

برای نمونه به بررسی یک روایت توسط علم رجال می‌پردازیم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حَسَنٌ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ.<sup>۵۵</sup>

<sup>۵۴</sup> کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ۷ و ۸.

<sup>۵۵</sup> کلینی، الکافی (سلامیه)، ج ۱، ۱۲.

هنگامی که حال نیکویی از فردی به شما رسید، پس در نیکویی عقلش نگاه کنید، همانا با عقلش جزا داده می شود.

اولین نفری در سلسله سند این روایت، مرحوم کلینی (رحمة الله علیه) است که باید بررسی گردد. مرحوم نجاشی و علامه حلی درباره ایشان می فرماید:

کان أوثق الناس فی الحدیث.<sup>۵۶</sup>

(محمد ابن یعقوب ابن اسحاق ابوجعفر کلینی) موثق ترین مردم در حدیث است.

راوی دوم در این روایت محمد ابن ابراهیم قمی است که استاد کلینی بوده و ثقة است که علامه حلی (رحمة الله علیه) درباره ایشان می فرماید:

ثقة فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب.<sup>۵۷</sup>

(علی ابن ابراهیم ابن هاشم قمی) مورد وثوق در روایات است و ثابت شده است که مورد اعتماد و صحیح الاعتقاد و مذهب (شیعه) است.

آیت الله خوئی (رحمة الله علیه) نیز به همین صورت در معجم رجالی خویش از قول نجاشی درباره ایشان می نویسد:

علی بن ابراهیم بن هاشم أبو الحسن القمی، ثقة فی الحدیث، ثبت معتمد صحیح المذهب.<sup>۵۸</sup>

راوی سوم، پدر علی ابن ابراهیم، یعنی ابراهیم ابن هاشم قمی است که استاد علی ابن ابراهیم است. آیت الله خوئی درباره ایشان، پس از ذکر مقدماتی، می فرماید:

<sup>۵۶</sup> نجاشی، رجال النجاشی، ۳۷۷؛ علامه حلی، رجال العلامة الحلی، ۱۴۵.

<sup>۵۷</sup> علامه حلی، رجال العلامة الحلی، ۱۰۰.

<sup>۵۸</sup> خوئی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۲، ۲۱۲.

بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

لا ینبغی الشک فی وثاقه ابراهیم بن هاشم.<sup>۵۹</sup>

شایسته نیست که در اعتماد به ابراهیم ابن هاشم، شک و تردیدی داشته باشیم.

همچنین از علامه حلی نقل می‌کند که فرمودند:

و الأرجح قبول روایت.<sup>۶۰</sup>

بهتر است که روایات (ابراهیم ابن هاشم) قبول شود.

چهارمین فرد در سلسله سند این روایت، نوفلی است که استاد ابراهیم ابن هاشم است. نوفلی لقب حسین ابن یزید ابن محمد است که با تتبع در کتب رجالی مختلفی درباره وی، به این نتیجه می‌رسیم که برای ایشان نه تأییدی وارد شده و نه رد بر وثاقت و کتب رجالی مختلف درباره ایشان سکوت کرده‌اند.

راوی پنجم این روایت، اسماعیل ابن ابی زیاد سکونی است که استاد نوفلی است. ایشان نیز همانند نوفلی، در کتب رجالی، تأیید و رد نشده و شخصیت مجهولی است و کتب روایی درباره ایشان سکوت کرده‌اند.

نتیجه‌گیری این بررسی این چنین می‌شود که از پنج راوی، روایت، سه راوی اول آن، ثقه، و دو راوی دیگر یعنی نوفلی و سکونی مجهول‌الحال‌اند. بنابراین این روایت از نظر سندی، مهمل و مجهول است چراکه علمای رجالی نسبت به دو راوی آن سکوت کرده و نه توثیق و نه تضعیف کرده‌اند. البته قبول و عمل، و یا رد این روایت، تابع مبنای رجالی است که آیا مطلق روایات مجهول رد می‌گردد یا خیر.

---

<sup>۵۹</sup> همان، ج ۱، ۲۹۱.

<sup>۶۰</sup> همان، ج ۱، ۲۹۱.



## فایده دوم: شناخت تحریف

دومین تأثیر علم رجال بر شناخت و بررسی روایت، شناخت تحریف‌های ایجاد شده در روایت است. برای نمونه به بررسی روایتی که مرحوم کلینی (علیه الرحمه) در کتاب شریف کافی نقل می‌نماید، می‌پردازیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَأَفْرًا فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ.<sup>۶۱</sup>

دانشمندان وارثان پیامبران‌اند، چراکه پیامبران طلا و نقره به ارث نمی‌گذارند، و تنها احادیثی از احادیثشان به‌جای می‌گذارند، هر کس که از آن احادیث استفاده کند، بهره بسیاری برده است. پس نگاه کنید که این علمتان را از که می‌گیرید، زیرا در خاندان ما اهل‌بیت در هر عصر جانشینان عادل‌ی هستند که تغییر دادن غالیان و وابستگی خرابکاران و تأویل نادانان را از دین برمی‌دارند.

قسمتی از این روایت شبیه به کلام ابوبکر در پاسخ به حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) در هنگام غصب فدک است!<sup>۶۲</sup> اما مابقی روایت با دیگر نصوص سازگاری دارد.

برای بررسی این قسمت به کتب رجالی و بررسی راویان می‌پردازیم و به این نتیجه می‌رسیم که یکی از راویان به نام ابوالبختری (وهب بن وهب)، از مذهب اهل تسنن است!

<sup>۶۱</sup> کلینی، الکافی (اسلامیه)، ج ۱، ۳۲.

<sup>۶۲</sup> ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱، ۲۲۵.

مرحوم کشی (رحمة الله عليه) پس از ذکر حدیث مذکور، درباره این حدیث، چنین می گوید:

و الطريق محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد عن أبي البختری عنه عليه السلام و أبو البختری هذا هو وهب بن وهب القرشي المدني، و كان قاضيا عامي المذهب كذابا، و لو لاه لكان السند صحيحا.<sup>۶۳</sup>

سند حدیث، محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن خالد از ابی البختری از امام صادق (عليه السلام) است، و این ابوالبختری همان وهب بن وهب قریشی مدنی است، و او قاضی و سنی و کذاب است! و اگر ابوالبختری نبود، سند روایت صحیح بود.

نجاشی نیز در رجال خود درباره ابوالبختری می نویسد:

كان كذابا.<sup>۶۴</sup>

او بسیار دروغ می گوید.

ابن غضائری نیز می نویسد:

كذاب، عامي.<sup>۶۵</sup>

او بسیار دروغ می گوید و سنی است.

و دیگر علمای رجال همانند علامه حلی<sup>۶۶</sup> او را تضعیف کرده اند.

بنابراین این احتمال می رود که این روایت تحریف شده و به قصد خود ایشان وارد گشته باشد.

---

<sup>۶۳</sup> کشی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ۱۲.

<sup>۶۴</sup> نجاشی، رجال النجاشی، ۴۳۰.

<sup>۶۵</sup> احمد بن حسین ابن غضائری، الرجال (ابن غضائری)، محمدرضا حسینی جلالی، رجال شیعه، ص ۱۰۰.

<sup>۶۶</sup> علامه حلی، رجال العلامة الحلی، ۲۶۲.

و یا مانند حدیث مدینه العلم که سندهای صحیحی در منابع شیعه دارد و حتی برخی آن را متواتر دانسته‌اند اما برخی آن را تحریف و بدون سند، به این صورت نقل کرده‌اند که: انا مدینه العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفاها و علیّ بابها.<sup>۶۷</sup>

### فایده سوم: طبقات

طبقات یکی از مباحث بسیار مفید و مهم در علم رجال است. طبقات رجال مختلف را بر اساس استادان و شاگردان طبقه‌بندی کرده و ترتیب بنده می‌نماید.

اصولاً در کتب رجالی و در بررسی‌های هر فرد در علم رجال، پس از بررسی وثاقت هر یک از رواه، به بررسی طبقه‌بندی راوی پرداخته می‌شود. یعنی بررسی می‌شود که این راوی از چه کسی نقل حدیث کرده و چه کسی از او نقل حدیث نموده، او شاگرد چه کسی بوده و چه کسانی شاگرد وی بوده‌اند، به همین دلیل، مثلاً کتاب رجال آیت‌الله خویی دو قسمت “رَوَى عَنْ” و “رُوِيَ عَنْهُ” را در خود جای داده‌اند. روی عن شامل افرادی می‌شود که این شخص، از آنان روایت کرده، و روی عنه شامل افرادی می‌شود که از این فرد روایت کرده‌اند.

بیان تقریبی عصر فعالیت حدیثی هر راوی در کتابهای طبقات نگاری شیعه، از جمله رجال شیخ طوسی، نیازمند یک شاخص است. این شاخص عبارت است از: ارتباط روایی یک راوی با یک یا چند تن از حضرات معصومین (علیهم‌السلام). دلیل برگزیدن ارتباطی روایی با معصوم، به‌عنوان شاخص، این است که برای ما مشخص است امامت هر کدام از ائمه (علیهم‌السلام) از چه تاریخی شروع شده و نیز در چه زمانی به شهادت می‌رسد.

به این مبحث در علم رجال طبقات گفته می‌شود که آثار و فایده‌ی دارد:

---

<sup>۶۷</sup> ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد و عبداللطیف، عبدالوهاب، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، ج ۱، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، ص ۳۴.

### شناخت صحت و سقم سند

وضعیت کامل بودن سند یا ناقص بودن آن و مرسل یا مرفوع بودنش از طریق طبقات علم رجال مشخص می‌گردد. مثلاً اگر سند روایتی این چنین باشد: عن أحمد بن محمد بن علی بن حدید عن زرارہ عن أبي جعفر عليه السلام، مشخص می‌گردد که این روایت سندش کامل نیست؛ بلکه مرسل است؛ چراکه در بحث طبقات، علی بن حدید با زرارہ و محمد بن مسلم در طبقات متوالی نیستند تا علی بن حدید بتواند بدون واسطه از زرارہ و محمد بن مسلم نقل روایت کند.

### شناخت راوی

رجال برای شناخت شخص راوی در سلسله سند نیز مؤثر است. برای مثال هنگامی که در سلسله سند، شخصی مثلاً به نام محمد بن مسلم موجود است، اشکال پیش می‌آید که کدام محمد بن مسلم منظور است؟ چرا که در مابین رجالیون حدیث، چندین محمد بن مسلم موجود است!

برای شناخت این فرد باید به سلسله سند روایت مراجعه کرد و بررسی کرد که استاد و شاگرد وی در سلسله سند کیست؛ و سپس به کتب رجالی و بحث طبقات مراجعه کرده و افراد مختلفی که به نام محمد بن مسلم است را بررسی کرد و محمد بن مسلمی که استاد و شاگرد آن با سلسله سند روایت مطابق باشد را بیابیم و از این راه مشکل تشابه اسمی را حل می‌نماییم.

### شناخت کامل سلسله سند

اما تأثیر سوم این مبحث در شناخت احادیث، هنگامی است که نویسنده کتاب در ابتدای حدیث از عبارت بهذا الإسناد عن فلان... ذکر می‌کند. این کار در میان محدثین شیعه همانند مرحوم کلینی، شیخ صدوق و... بسیار متداول است. در هنگام استفاده از این عبارت اشکال پیش می‌آید که کدام قسمت از سلسله سند روایت قبل، به این روایت نیز مربوط است؟ برای رفع این اشکال به بحث طبقات رجال می‌پردازیم.

برای مثال مرحوم کلینی روایتی را نقل می‌نماید که چنین است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ  
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ. قُلْتُ: فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ؟ قَالَ: إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ  
كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ. قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: وَإِنْ مَاتَ.

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ  
كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا.<sup>۶۸</sup>

در اینجا مرحوم کلینی می‌فرماید که به همین سلسله اسناد (یعنی سلسله سند روایت سابق) از محمد ابن عبدالحمید و در اینجا این سؤال پیش می‌آید که محمد ابن عبدالحمید از کدام افراد سلسله سند حدیث سابق، روایت کرده است و در بین کدام افراد سلسله سند روایت قبل قرار می‌گیرد؟

برای رفع این اشکال به کتب رجالی و بحث طبقات کرده و به بحث محمد ابن عبدالحمید مراجعه می‌کنیم.

آیت‌الله خویی در معجم رجالی خود در “روی عنه” می‌نویسد:

و روی عنه (محمد بن عبدالحمید) ... أحمد بن محمد البرقي<sup>۶۹</sup>

<sup>۶۸</sup> کلینی، الکافی (اسلامیه)، ج ۱، ۳۵.

<sup>۶۹</sup> خوئی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۷، ۲۱۷.

بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

و روایت کرده است از محمد بن عبدالحمید، ... احمد بن محمد برقی ...

بنابراین احمد بن محمد برقی از محمد بن عبدالحمید روایت کرده است و محمد بن عبدالحمید استاد برقی است و بنابراین سلسله سند به این صورت می‌شود که علی ابن ابراهیم از برقی از استاد خود یعنی محمد ابن ابراهیم تا آخر این سلسله سند این روایت را نقل کرده‌اند.

### **تأثیر تاریخی**

اما نکته‌ای که در اینجا قابل توجه است، این است که طبقات علاوه بر تأثیر در حدیث، در تاریخ نیز می‌تواند مؤثر باشد، چرا که در بحث طبقات رجال، به صورت تخصصی بر روی استادان و شاگردان رواء کار شده و رواء را در خط زمانی ترسیم می‌کند که این کار در علوم دیگر همانند تراجم انجام نشده است.

### **فایده چهارم: شناخت شرایط زمانه**

تأثیر و فایده دیگر علم رجال، شناخت شرایط زمانه راوی است که البته این فایده تنها در رجال کشی قابل مشاهده است.

علت این انحصار نیز آن است که کتب علم رجال اساساً به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱- طبقات نگاری: کتبی در این دسته هستند که تنها روایان احادیث را در خط زمانی ترسیم کرده

و ترتیب زمانی روایان را بیان می‌کند. مانند: رجال طوسی و رجال برقی

۲- فهرست‌نگاری: کتب فهرستی کتبی هستند که تنها نام افرادی که کتاب و مصنفی دارند را ذکر

کرده‌اند و به معرفی آنها و کتبشان می‌پردازند. مانند فهرست طوسی و رجال نجاشی

۳- جرح و تعدیل نگاری: کتبی در این دسته هستند که راویان را جرح (نقد) یا تعدیل (تأیید) کرده‌اند. یعنی گفته‌اند که فلانی مثلاً ثقه (مورد اعتماد) یا ضعیف (غیرقابل اعتماد) است. مانند الضعفاء ابن غضائری، خلاصه الاقوال، رجال ابن داود

۴- گزارش نگاری: این کتب راویان را جرح یا تعدیل نمی‌کنند، بلکه آنچه تاریخ و افراد و امام در رابطه با ایشان می‌گویند را نقل می‌کنند. یعنی تنها روایات در رابطه با راوی را نقل می‌کند و نمی‌گوید که این فرد ثقه است یا خیر. مانند رجال کشی

۵- شرح، تعلیقه، حاشیه، استدراک و نقد نویسی: مانند تهذیب المقال ابطحی، تعلیقه بهبهانی، مستدرکات علم رجال الحدیث و قاموس الرجال

۶- دایره المعارف نگاری: این کتب در واقع نسل سوم کتب رجالی هستند که نتیجه کتب قبلی را بیان کرده و نتیجه‌گیری میان آنهاست. مانند معجم رجال الحدیث و تنقیح المقال

۷- روش تحقیقی، تحلیلی و فایده نگاری: مانند: توضیح المقال، الفوائد الرجالیه بهبهانی، الرسائل الرجالیه بحر العلوم

با توجه به تقسیم‌بندی فوق باید گفت که آشنایی با شرایط زمانه راوی تنها در کتب گزارش نگاری ممکن است و این دسته فقط کتاب رجال کشی را در بر می‌گیرد.

رجال کشی بدین صورت است که به صورت کلی به بیان ثقه، عامی بودن، فقیه بودن و... نمی‌پردازد و بلکه فقط و فقط به بیان گزارش‌ها می‌پردازد و شواهد و متون تاریخی که مربوط به راوی است را ذکر می‌کند و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری آن به عهده خواننده است.

این نوع رجال نویسی برای کشف سندیت حکم راوی و همچنین موقعیت زمانی راوی بسیار مؤثر است.

برای مثال گذری در ترجمه یونس بن عبدالرحمن در رجال کشی می‌کنیم:

ابتدا کشی در ترجمه یونس با این روایت شروع می‌کند:

حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُهْتَدِي، وَ كَانَ خَيْرَ قُمَّيِّ رَأَيْتُهُ، وَ كَانَ وَكِيلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَاصَّتُهُ، قَالَ : سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَلْقَاكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَعَنْ مَنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي؟ قَالَ: خُذْ مِنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ.<sup>۷۰</sup>

عبدالعزیز بن مهتدی که بهترین قمی بود که من تا به حال دیده‌ام و وکیل امام رضا (علیه‌السلام) بود، برای من حدیث کرد که: از امام سؤال کردم و گفتم: همانا من شما را همیشه ملاقات نمی‌کنم، پس از چه کسی علوم دینی‌ام را بگیرم؟ امام فرمود: (معالم دینت را) از یونس بن عبدالرحمن بگیر.

باتوجه به این روایت مشخص می‌شود که امام اعتماد کامل به یونس داشته است که او را به نوعی جانشین خود دانسته است.

و یا در روایتی دیگر می‌فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ: أَنَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَمِنَ لِيُونُسَ الْجَنَّةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.<sup>۷۱</sup>

محمد بن یونس حدیث کرده که: همانا امام رضا (علیه‌السلام) سه بار بهشت را برای یونس (بن عبدالرحمن) ضمانت کرد.

همچنین روایات بسیار دیگری پس از این بیان می‌کند که مقام یونس را بالا می‌برد برای مثال او را بعد از سلمان فارسی فقیه ترین مردم می‌داند<sup>۷۲</sup>

<sup>۷۰</sup> کشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ۷۷۹، حدیث ۹۱۰.

<sup>۷۱</sup> همان، ج ۲، ۷۷۹، حدیث ۹۱۱.

<sup>۷۲</sup> همان، ج ۲، ۷۸۰، حدیث ۹۱۷.



و یا در حدیث دیگری می‌فرماید:

أَنَّ أَبَا جَعْفَرَ الْجَعْفَرِيَّ قَالَ: أَدْخَلْتُ كِتَابَ يَوْمٍ وَ لَيْلَةَ الَّذِي أَلْفَهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ فِيهِ وَ تَصَفَّحَهُ كُلَّهُ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ هُوَ الْحَقُّ كُلُّهُ.<sup>۷۳</sup>

همانا اباجعفر جعفری گفته: کتاب یوم و لیلۀ که یونس بن عبدالرحمن آن را نوشته بود به امام حسن عسکری دادم. پس امام آن را دید و تمامش را تورق کرد و سپس فرمود: این (کتاب) دین من و دین پدران من و همه آن حق است.

تا به اینجا تمامی روایات به له و وثاقت یونس بوده اما در ادامه، روایات رنگ دیگری می‌گیرد و بر علیه یونس می‌شود:

حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُهْتَدِي، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي يُونُسَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِخَطِّهِ أَحِبَّهُ وَ تَرَحَّمْ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ يَخَالِفُكَ أَهْلُ بَلَدِكَ.<sup>۷۴</sup>

حدیث کرده است عبدالعزیز بن مهتدی که می‌گوید: به امام باقر (علیه‌السلام) نوشتم که شما در رابطه با یونس بن عبدالرحمن چه می‌گویید (نظرتان چیست)؟ پس امام با خط خود برای من نوشت که او را دوست داشته باش و به او رحم و مروت کن، "اگرچه هم شهریان تو با مخالفت می‌کنند".

پس ظاهراً اطرافیان و اصحاب با او میانه خوبی نداشته‌اند و شاهد دیگر آن روایت دیگر است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَادِيَةَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يُونُسَ؟ فَكَتَبَ: لَعَنَهُ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَصْحَابَهُ، أَوْ بَرِيءَ اللَّهُ مِنْهُ وَ مِنْ أَصْحَابِهِ.<sup>۷۵</sup>

<sup>۷۳</sup> همان، ج ۲، ۷۸۰، حدیث ۹۱۵.

<sup>۷۴</sup> همان، ج ۲، ۷۸۳، حدیث ۹۳۱.

<sup>۷۵</sup> همان، ج ۲، ۷۸۵، حدیث ۹۴۱.

از محمد بن بادیه که می‌گوید: نوشتم به امام کاظم (علیه‌السلام) درباره یونس (نظرشان در رابطه با او)؟ پس امام نوشت که خداوند او را و اصحاب او را لعنت کنت؛ یا خداوند از او و اصحابش دور است.

این روایت دقیقاً بالعکس روایات اول است!

و یا عجیب‌تر اینکه امام او را زنازاده می‌خواند:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَجَّالِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ كِتَابٌ يَقْرُؤُهُ فِي بَابِهِ، حَتَّى ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ، فَقَالَ: كِتَابٌ وَكَدِ زَنَا لِلزَّانِيَةِ فَكَانَ كِتَابَ يُونُسَ.<sup>۷۶</sup>

از عبدالله بن محمد الحجال که گفت: در نزد امام رضا (علیه‌السلام) بودم درحالی که کتابی که در خانه اش بود را می‌خواند تا اینکه آن را به زمین زد و گفت: (این) کتاب زنازاده است و آن کتاب یونس بود.

همچنین در روایت دیگری امام نماز خواندن پشت سر او را جایز نمی‌داند<sup>۷۷</sup>

پس ظاهراً بین این روایات تعارض پیش آمد و نتیجه وثاقت یونس به خوبی مشخص نشد. در ادامه به چند روایت دیگر می‌پردازیم که با آن نتیجه وثاقت مشخص می‌گردد.

برای مثال می‌فرماید:

عَنْ أُخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عَيْسَى، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، إِذِ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَأَوْمَأَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يُونُسَ: ادْخُلِ الْبَيْتَ، فَإِذَا بَيْتٌ مُسْبَلٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَحَرَّكَ حَتَّى تُؤْذَنَ لَكَ فَدَخَلَ الْبَصْرِيُّونَ وَ أَكْثَرُوا مِنَ الْوَقِيْعَةِ وَ الْقَوْلِ فِي يُونُسَ، وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُطْرَقٌ، حَتَّى لَمَّا أَكْثَرُوا وَ قَامُوا فَوَدَّعُوا وَ خَرَجُوا: فَأَذِنَ لِيُونُسَ

<sup>۷۶</sup> همان، ج ۲، ۷۸۷، حدیث ۹۴۸.

<sup>۷۷</sup> همان، ج ۲، ۷۸۷، حدیث ۹۵۰.

بِالْخُرُوجِ، فَخَرَجَ بَاكِيًا فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنِّي أَحَامِي عَنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ، وَ هَذِهِ حَالِي عِنْدَ أَصْحَابِي فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يُونُسُ وَمَا عَلَيْكَ مِمَّا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا، يَا يُونُسُ حَدَّثَ النَّاسَ...<sup>۷۸</sup>

از برادرش جعفر بن عیسی که گفت: نزد امام رضا (علیه السلام) بودیم درحالی که یونس بن عبدالرحمن در محضرش بود. هنگامی که گروهی از بصره اجازه (ملاقات) با ایشان را گرفتند، امام رضا (علیه السلام) به یونس اشاره کرد که به خانه (شاید منظور اتاقی باشد) وارد شود و بیتی بود که پرده‌ای بر آن آویزان بود و (امام فرمود) مبدا حرکت کنی تا آنکه به تو اجازه دهم. تا آنکه بصریون وارد شدند و بسیار از بدی و صحبت از یونس گفتند و امام چیزی نمی‌گفت تا آنکه زیاد شدند و بلند شدند و خداحافظی کردند و رفتند. پس امام به یونس اجازه خروج داد و او درحالی که گریه می‌کرد خارج شد و گفت: جانم به فدایت من از این گفتگوها دفاع می‌کنم و این حال من در میان یاران توست. پس امام به او فرمود: ای یونس تو را چه باکی است از آنچه می‌گویند درحالی که امامت از تو راضی است؟ ای یونس برای مردم حدیث کن...

بنابراین جو عمومی مردم برای یونس به این صورت بوده که او را از زمره بدان می‌دانستند و این احادیث ذم نیز ساخته و پرداخته برخی است و واقعی نیست و دلیل این کار نیز روایت دیگری است که کشی بیان می‌کند:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ، وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبٌ وَقُوفِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ مَوْتَهُ، وَ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ، وَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ. قَالَ فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ وَ تَبَيَّنَ عَلَيَّ الْحَقُّ، وَ عَرَفْتُ مِنْ أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلِمْتُ: تَكَلَّمْتُ وَ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَيْهِ، قَالَ، فَبَعَثْنَا إِلَيَّْ

<sup>۷۸</sup> همان، ج ۲، ۷۸۱ و ۷۸۲، حدیث ۹۲۴.

وَقَالَا: مَا تَدْعُو إِلَيَّ هَذَا إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَتَحْنُ نَعْنِيكَ، وَضَمْنَا لِي عَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارٍ، وَقَالَ لِي: كَفَّ. قَالَ يُونُسُ: فَقُلْتُ لَهُمَا أَمَا رَوَيْتَا عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: إِذْ ظَهَرْتُ الْبِدْعَ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلِبَ نُورَ الْإِيمَانِ وَ مَا كُنْتُ لِأَدْعَ الْجِهَادَ وَ أَمْرَ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَنَاصَبَانِي وَ أَظْهَرَا لِي الْعَدَاوَةَ.<sup>۷۹</sup>

از احمد بن فضل از یونس بن عبدالرحمن که گفت: امام کاظم (علیه السلام) از دنیا رفت و از میان نایبانش کسی نبود مگر آنکه مال بسیاری (از امام) نزد او بود و این علت وقوف و مبارزه‌شان با مرگ ایشان بود (که می‌گفتند ایشان نمرده و عروج کرده)، و نزد زیاد قندی هزار دینار، و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود. یونس گفت: زمانی که من این را دیدم و حق بر من آشکار بود (که امام مرده و وصی او امام رضا است)، و می‌شناختم از امر ایشان آنچه می‌دانستم، سخن گفتم و مردم را به سمت او (امام رضا) دعوت کردم. یونس می‌گوید: پس آن دو مرا خواندند و به من گفتند: برای چه این کار را می‌کنی و اگر پول می‌خواهی ما برای تو ده هزار دینار ضمانت می‌کنیم و سپس گفتند: بس است؟ یونس می‌گوید: گفتم: آیا امام برای ما از صادقین (علیهم السلام) روایت نکرد که آنها گفته‌اند: هنگامی که بدعت‌ها آشکار می‌شود، بر عهده عالم است که علمش را آشکار کند و اگر چنین نکند نور ایمان از او گرفته می‌شود؟ پس من رها نمی‌کنم جهاد و امر خدا را در هر حالی. پس من را بدگویی کردند و دشمنی را با من آغاز کردند.

بنابراین دلیل تمامی این مذمت‌ها و دشمنی‌ها مشخص می‌گردد که هنگامی که امام از دنیا رفت، برخی از وکلا برای اینکه پول امام سابق را به امام بعدی ندهند، فرقه واقفیه را تشکیل دادند که اعتقادشان بر این بود که امام کاظم از دنیا نرفته و عروج کرده و همان موعود است و خواهد آمد و امام رضا، امام نیست که پول را بر او دهند. اما در این میان که یونس مصداق امامت در آن زمان را

<sup>۷۹</sup> همان، ج ۲، ۷۸۶، حدیث ۹۴۶.

## بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

به خوبی می‌شناخت و انسان با تقوایی بود بر علیه آنان تبلیغات می‌نمود و چون فرد بزرگ و سرشناسی بود، اینان و اطرافیان آنها شروع به ساختن احادیث جعلی و تبلیغات منفی بر علیه او کردند. این نمونه‌ای از ترجمه رواه در رجال کشی بود که با کنار هم گذاشتن گزارش‌ها، آن فضای حاکم بر آن زمان به خوبی مشخص گشت و این فایده ایست که در دیگر کتب رجالی کمتر به چشم می‌خورد.

## نتیجه

با بررسی‌های انجام شده در این نوشته به این نتیجه می‌رسیم که:

اولاً: در مسیر عمل به روایت، همانطور که در مقدمه گفته شد، یقیناً به دلیل حجیت روایات معتبر، رفع تعارض، وجود وضاعین، تشخیص اخبار تقیه و سیره علما، به این علم احتیاج فراوان داریم.

ثانیاً: احتیاج به این علم بدین معنا نیست که برای کشف حجیت باید منحصرراً از علم رجال استفاده کنیم و دیدگاه‌های مختلفی در حیطة عملکرد این علم وجود دارد.

ثالثاً: از میان دلایل مخالفان که شامل، حجیت کتب اربعه، عمل به روایات مشهور، حسی نبودن قول رجالی، مشکل کتابت در اثبات وثاقت، اختلاف در معنای عدالت و تجسس بودن جرح و تعدیل بود، پنج دلیل رد شده و دلیل حجیت کتب اربعه به صورت جزئی نه مطلق قبول گردید و به این نتیجه رسیدیم که ظاهراً روایات کتاب‌های کافی و من لا یحضر معتبر بوده و قول ایشان تفاوتی با قول رجالی ندارد و البته اعتبار به معنای عمل مطلق به روایات نمی‌باشد و بلکه قرینه‌ای بر صحت روایت است و حجیت آن همانند حجیت قول رجالی است و اعتبار روایات کتب اربعه لطمه‌ای به ضرورت و استفاده از رجال نمی‌زند.

رابعاً: فواید و تأثیرات رجال منحصر در شناخت حجیت روایت نیست و آثار دیگری همچون شناخت تحریف، شناخت صحت سند، شناخت راوی، شناخت کامل سلسله سند، تأثیر تاریخی و شناخت شرایط زمانه نیز دارد.

## فهرست منابع و مأخذ

ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، و عبداللطیف، عبدالوهاب، *الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه*، ج. ۱، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، مكتبة القاهرة، بی تا.

ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند الإمام أحمد بن حنبل*، شعيب ارنووط و دیگران، کتابخانه احادیث فریقین، مؤسسه الرساله، بی تا.

ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، محمد بن علی ابن بابویه و علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۶۳.

ابن غضائری، احمد بن حسین، *الرجال (ابن غضائری)*، محمدرضا حسینی جلالی، رجال شیعه، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث. سازمان چاپ و نشر، بی تا.

بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، محمد تقی ایروانی، عبدالعزیز طباطبایی، و عبدالرزاق مقرر، جامع فقه ۳ (کتابخانه و دانشنامه تخصصی فقه)، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، بی تا.

تونلی، عبدالله بن محمد، *الوافیه فی أصول الفقه*، محمد حسین بن علی نقی رضوی کشمیری، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۵.

حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۶.

خوئی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، رجال شیعه، [بی نا]، بی تا.

بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، *مسند الدارمی المعروف ب: (سنن الدارمی)*، حسین سلیم دارانی، کتابخانه احادیث فریقین، دار المغنی، بی تا.

سبحانی تبریزی، جعفر، *کلیات فی علم الرجال*، رجال شیعه، حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت | دار المیزان، بی تا.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، *منیة المرید فی أدب المفید و المستفید*، زین الدین بن علی شهید ثانی و رضا مختاری، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، مرکز النشر، ۱۳۷۴.

طه، عثمان، *القرآن الکریم*، ترجمه‌ی محمد کاظم معزی، قم، اسوه، ۱۳۷۲.

طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الأخبار*، حسن خراسان، علی آخوندی، و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.

\_\_\_\_\_، *تهذیب الأحکام*، حسن خراسان، علی آخوندی، و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵.

\_\_\_\_\_، *العُدَّة فی أصول الفقه*، محمدرضا انصاری قمی، قم، محمد تقی علاقبندیان، ۱۴۱۷.

\_\_\_\_\_، *فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول*، عبدالعزیز طباطبایی و مکتبه المحقق الطباطبائی، رجال شیعه، مکتبه المحقق الطباطبائی، بی تا.

علامه حلی، حسن بن یوسف، *رجال العلامة الحلی*، محمد صادق بحر العلوم، رجال شیعه، الشریف الرضی | المطبعة الحیدریة، بی تا.



بررسی ضرورت، حجیت و فواید علم رجال

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، ضیاءالدين علامه و کمال فقیه ایمانی، اصفهان، مکتبه

الإمام أميرالمؤمنين علي (عليه السلام) العامة، ۱۴۰۶.

کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفه الرجال، مهدی رجایی، محمد بن حسن طوسی، و محمد باقر

بن محمد میر داماد، رجال شیعه، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، بی تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (اسلامیه)، علی اکبر غفاری و محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دار

الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.

گروهی از نویسندگان، محقق حلی، جعفر بن حسن، و مکارم شیرازی، ناصر، المعتبر فی شرح

المختصر، جامع فقه ۳ (کتابخانه و دانشنامه تخصصی فقه)، مؤسسه سید الشهداء (ع)، بی تا.

محمدباقر بن محمداکمل وحید، بهبهانی، الفوائد الرجالیة، رساله فی علم الرجال، نسخه خطی، بی تا.

مفید، محمد بن محمد، جوابات أهل الموصل فی العدد و الرؤیة، مهدی نجف، جامع فقه ۳ (کتابخانه

و دانشنامه تخصصی فقه)، المؤتمر العالمی لألفیة الشيخ المفید، بی تا.

میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، و میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، قوانین الأصول،

تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۷۸.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، موسی شبیری زنجانی، رجال شیعه، جماعة المدرسين فی

الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، بی تا.